

رهائی

مقدمه

نشریه

گروه اتحاد کمونیستی

شماره ۲

۱۳۵۷

شهریور

راهنما

انتشار است

این نشریه در هر دو هفته یکبار در روزهای پنجشنبه و یکشنبه در دسترس شما قرار می‌گیرد.

۱ صفحه استراتژی دو جبهه‌ای امپریالیسم
۹ پیرامون جبهه ضد دیکتاتوری

این نشریه در دسترس شما قرار می‌گیرد.

این نشریه در دسترس شما قرار می‌گیرد.

۲ ۵۰۰ لیت
4076
POSTCARD 857272.9
۷۵۶۱

استراتژی دو جبهه‌ای امپریالیسم

برقراری حکومت نظامی بمثابه اعتراف آشکار رژیم به عجز خود و توسل بآخرین حربه - حربه ارتش - درسهای مشخصی برای جنبش زحمتکشان ایران به همراه دارد.

از چند ماه قبل از برقراری حکومت نظامی، ارتش رسماً به "کمیته" پیوست. کمیته که در گذشته با شرکت ساواک، شهربانی و ژاندارمری برای مقابله با جنبش مسلحانه تشکیل شده بود، نا توان تر از آن بود که بتواند در قبال جنبش توده‌ای عظیم مردم ایران مقاومت کند. رژیم بناچار به ارتش متوسل شد، و در حقیقت ارتش کنترل کمیته را بدست گرفت. موج روزافزون اعتراض توده بقدری شدید بود که رژیم از اقدام باین امر خود را ناگزیر میدید. توسل به ارتش همواره برای رژیمهای ارتجاعی خطراتی دارد و لهذا زمانی انجام می گیرد که چاره دیگری موجود نباشد.

۱ - توسل به ارتش بمعنای اعتراف صریح به ناتوانی است.
۲ - این اعتراف از یک جانب برای رژیم که خود را جزیره ثبات وانمود میکرد شکننده است و

۳ - از جانب دیگر موجب تشجیع نیروهای مترقی میشود. مردم برآی العین ضعف رژیم را مشاهده میکنند. لوله‌های توپ مانند دشنه چاقو کشان نشانه ضعف است نه قدرت.

۴ - بنابر یک حکم مشهور: " هنگامی که نظامیان از پادگانها خارج میشوند ممکن است هرگز برنگردند". بعبارت دیگر امکان کودتا در موارد توسل رژیم به ارتش تشدید میشود.

بهر حال این قدرت نمایی حاکی از ضعف رژیم، تاکنون بقیمت جان هزاران تن از مردم شجاع ما درآمده است و صفحه ننگین دیگری را بر کارنامه مملو از جنایت و فرومایگی رژیم افزوده است. کشتار هزاران زحمتکشی سلاح که برای احقاق اولیه ترین حقوق انسانی خود میکوشیدند، دریای خون میان مردم و رژیم را از همیشه عمیقتر کرد و یکبار دیگر نشان داد که ارتجاع هنگام

دفاع از منافع خود به بی‌سلاحی و "مسالمت جو" بودن کسی رحم نمی‌کند و با همان مسلسلها و تانکهای بجنگ مردم بی‌سلاح می‌رود که بجنگ حریف مسلح. مع هذا بدلائلی که ذکر شد برقراری حکومت نظامی، شرایط مطلوب برای رژیم نیست و ارتجاع بجز در موارد اضطراری بدان متوسل نمیشود. حوادثی که منجر به تثبیت رژیم به حکومت نظامی شد بقرار زیرند.

کابینه آموزگار که با وعده‌های بسیار بر سر کار آمد نتوانست بجز چرب کردن سیل بخشی از سرمایه داری امریکا تغییری در عدم توازن قدرت جناحهای سرمایه داری ایران کاری ایجاد کند. استروکتور سرمایه داری ایران چنان است که هیچ تغییر اساسی را در جهت محدود شدن قدرت مطلقه باند شاه و شرکاء تحمل نمی‌کند. وعده‌های آموزگار به بخش خصوصی در مقابل حرص و دریدگی باند شاه عملی شدنی نبود. علاوه بر آن فساد بی‌حد و آشفته‌گی موجود قدرت مانور او را از بین می‌برد. بنا بر این بیش از یکسال حکومت آموزگار برای سرمایه داران بخش خصوصی تغییر اساسی ایجاد نکرد اما در همین مدت بدتر شدن وضع زحمتکشان و اعتلاء مبارزات آنان بحدی که بجرات می‌توان گفت در تاریخ ایران کم نظیر - اگر نه بی‌نظیر - بوده ناقوس مرگ کابینه او را صدا درآورد. بحران سیاسی و اقتصادی رژیم شدت یافت و نه تنها قشرهای جدیدی را بمبارزه آورد بلکه سطح خواسته‌های مردم را بالاتر برد. اعتصابات کارگری فزونی گرفت، تظاهرات خیابانی گسترش یافت، شدت نارضائی از رژیم و گسترده‌گی جنبش دست‌بدست هم داده این، آن را وسعت بخشید و آن، این را فزونتر ساخت تا آنجا که علیرغم تلاش دستگاههای سرکوب، مردم خشم خود را از رژیم به انواع مختلف و بدون ترس معمول از عواقب آن ابراز می‌کردند. برای رژیمی که بنایش بر استبداد و خشونت و عدم تحمل نهاده شده است تحمل چنین وضعی بمنزله تماشاچی نابودی خود بودن است. در ماه‌های آخر حکومت آموزگار، جعفر شریف‌امامی بعنوان رابط با بخشی

از اپوزیسیون به تقلا واداشته شد و بالاخره خود او در راس یک کابینه ائتلافی^۱ شروع بکار کرد و طبیعی بود که انتظار همکاری داشت و این همکاری را دریافت نمود. آیت اله شریعتمداری بلافاصله پس از انتصاب کابینه شریفامامی اعلام کرد که باید با و چند ماه فرصت داد. جبهه ملی با اعتصاب عمومی پنجشنبه ۱۶ شهریور موافقت ننمود. حتی بعضی از مراجع روحانی که قبلاً "ندانسته" با اعتصاب موافقت کرده بودند موافقت خود را پس گرفتند (یکی از آنها اظهار کرد که قبلاً نمیدانسته چه چیز را امضاء میکند!). رژیم امید بسیار داشت که بدینوسیله کمر اعتصاب عمومی و تظاهرات را بشکند. اگر عده تظاهر کنندگان بطور قابل ملاحظه‌ای از تظاهرات قبلی کمتر میشد، کابینه جدید در اولین گامش با موفقیت روبرو شده و می‌توانست عناصر رادیکال را منفرد کرده و با کمک مستقیم و یا سکوت "معتدلین" آنها را پراکنده کند. اما مردم بگونه‌ای حماسی با این مانور مقابله کردند. بیش از ۳ میلیون نفر - یعنی بسیار بیشتر از روزهای قبل - به خیابانها آمدند. شعارها رادیکال تر از همیشه بود. مخالفت مردم با سازش‌روشنتر از همیشه خود را نشان میداد. مردم قاطعانه و بدون تزلزل سازش و فریبکاری را طرد کرده بودند و این دیگر نه تنها برای کابینه شریفامامی بلکه برای رژیم بمنزله صدا در آمدن ناقوس مرگ بود. در این لحظه توسل به حکومت نظامی تنها چاره رژیم برای مقابله و جلوگیری از سقوط تشخیص داده شد.

در حقیقت از یکی دو ماه قبل از اعلام کابینه شریفامامی پاره‌ای از روحانیون و نیز لیبرالها بدفعات اظهار داشته بودند که کنترل جنبش از دست آنها خارج شده است. خارج شدن کنترل از

۱ - چند نفر از وزراء این کابینه منجمله علینقی‌کنی (وزیراوقاف) و مهندس شالچیان (وزیر راه) کاندیدهای مراجع روحانی بودند.

از دست مدعیان رهبری بمنزله اعتراف به این امر بود که مردم، خود کنترل کار را بدست دارند. آنها هستند که تشخیص میدهند حرف چه کسی درست و ادعای چه کسی نادرست است. مردم هستند که رهبری می کنند و رجال را سراسیمه بدنبال خود میکشند. و این رجال ترسو و سازشکارند که هم مجبورند لنگان لنگان بدنبال مردم بدونند و هم از عاقبت آن میترسند. مهلت پیشنهادی چند ماهه برای کابینه شریف اما می، فرصتی بود برای نشان دادن شور مردم، برای بدست گرفتن کنترل، برای منفرد کردن "تندروها". اما این مهلت از جانب مردم پذیرفته نشد. رژیم در مخمصه افتاد: اگر به نهایت قهر متوسل نشود مبارزات مردم تا نفی موجودیت او ادامه و گسترش خواهد یافت. و اگر به قهر توسل شود گرچه ممکن است چندی بعمر خود بیفزاید ولی قطعاً بخش های وسیعتری از مردم را رادیکالیزه خواهد کرد. در این مخمصه، "راه دوم" بنظر رژیم این امکان را در خود داشت که با مانورهای در آینده بتواند موج را از سر بگذرانند. شلیک ناگهانی مسلسلها در روز جمعه ۱۷ شهریور انتخاب رژیم را نشان دادند. کارتر نماینده منفور امپریالیسم امریکا بلافاصله مراتب پشتیبانی خود را از شاه اعلام داشت، و برای ساده دلانی که سخنان "خیانت کارتر" و "تغییر سیاست او" میکردند پوزخندی حواله داد. و این طبیعی بود. جلادی که سیاست حمایت از "حقوق بشر" او صرفاً یک اهرم سیاسی برای گرفتن امتیازات بود جز این نمیتوانست کرد. خشم توده های میلیونی را امپریالیسم و ارتجاع با گلوله پاسخ میدهند. جدالهای داخلی در مقابل عصیان خلق ها جای خود را به وحدت همه جانبه میدهند. صفیر گلوله ها پیام آور وحدت عالییه ارتجاع در مقابل نیروهای مترقی است.

در آغاز حمله رژیم سخت شایع شد که کماندوهای اسرائیلی در گشودن آتش بروی مردم پیشقدم بوده اند. در هر حال نه تنها چنین امری محتمل است بلکه اگر نیروهای نظامی رژیم قادر به سرکوب

جنبش نمیشدند - و یا اگر عصیانهای درونی آنها وسیعتر از آنچه که بود میشد - حتی امکان مداخله نظامی مستقیم امپریالیسم نیز نفی کردنی نبود. جمهوری دومینیکن و حمله دریاداران امریکا - بدان کشور همواره یادآور مشی امپریالیستها هنگام ضرورت و اضطرار است. اما آنچه مسلم است اینست که علیرغم همه اینها جنبش مردم سیمای جامعه ایران را برای همیشه عوض کرده است. و اینرا حتی امپریالیستها در نظر دارند. حکومت نظامی ممکن است بتواند برای چندی تظاهر خشم عمومی را جلو گیرد ولی خود خشم را نه تنها درمان نتواند کرد بلکه تشدید خواهد نمود. ارتجاع میدانند که حکومت نظامی جواب او به مشکلات نیست. اصلاحاتی ضروری است و سازشهایی. امتیازهای صوری چند ماه گذشته با آنکه در زندگی زحمتکشان ایران کوچکترین تاثیری نداشتهاند معهذا در ادامه خود میتوانند بخشهایی از ناراضیان را نرم کنند. طبیعی است که روشنفکران مرفقی و زحمتکشان و یا بقول لیبرالها - "تندروها" - فریب نخواهند خورد. رژیم نیز در توهم جلب محبت و رضایت نیروهای رادیکال نیست. پس همراه با چماق حکومت نظامی، عسل امتیاز و رفورم هم به بخش هایی داده خواهد شد. اما از هم اکنون کاملاً روشن است که امکانات رژیم در دادن امتیاز به حد اقل خود رسیده است. رژیم بجز قشری بسیار محدود را راضی نمیتواند کرد. و همین است که اساس برنامه دو جبهه‌ای امپریالیستها را تشکیل میدهد:

در سال گذشته حتی امپریالیستها دریافتند که بنای حکومت شاه بسیار پوشالی است. موافقت آنان با اعلام حکومت نظامی و سرکوب جنبش بدین معنی نیست که آنها آتش فشانهای آینده را نمی بینند. هنگامی که میلیونها مردم یکصدا فریاد مرک بر شاه میکشند شاه در واقع مرده است. ممکن است هیولای از هیبت افتاده او هنوز برای جلوگیری از تشتت های درونی ارتش و سرکوب مردم توسط آن بطور موقت بکار آید. ولی همه میدانند که پراکنده شدن بوی تعفن

این لاشه را نمیتوان جلو گرفت. بنابر این از یک جانب نماینده منفور امپریالیسم در شبکشتار مردم به شاه تلفن میزند و از او حمایت میکند و از جانب دیگر مهره های دیگر خود را بعنوان آلتر-ناتیو حرکت میدهد. همه تخم مرغ ها را در یک سبد نباید گذاشت. شاه موافق حکومت نظامی میشود؛ علیا حضرت شهبانو، آقای هویدا و آقای امینی - و ظاهرا والاحضرت ولیعهد - مخالف آن. این ها دو جنبه بظاهر مختلف ولی در باطن متحد استراتژی امپریالیسم را می سازند. اگر این یک موفق شد چه بهتر. و اگر نشد افراد "منزهی" که از ابتدا نیز مخالف (!) حکومت نظامی بوده اند ادامه ما موریت را بعهده خواهند گرفت.

با آنکه این مانورهای امپریالیسم از طرف نیروهای آگاه شناخته شده اند ولی این امر مانع از آن نیست که امپریالیسم بدان توسل جوید. محمد حسنین هیکل، فهمی و بالاخره کمال، مهره های معادل همین بازی در صحنه ای دیگر از نبرد منطقه - نبرد اعراب و اسرائیل - هستند که بترتیب بازی شده اند. بنابر این در ایران مخالف خوانی های دلچک هائی مانند پزشکپور و یا "تندوتیز" شدنهای اخیر امینی را نباید صرفا بازی تصور کرد. اینها برای نیروهای آگاه - که بیمن جنبش توده ای اخیر کمیت و کیفیتشان

۱ - جالب اینجاست که امینی پس از اعلام حکومت نظامی اظهار داشت که شاه باید برود. مصاحبه های اخیر امینی با مخبر لوموند مصاحبه حساب شده ای برای زمینه سازی بود. در همین روال مخالف خوانیهای سناتور جفرودی بیش از همه مضحک است. نامبرده در اولین دور مجلس پس از کودتای ۲۸ مرداد نقش "ملی" را بازی کرد و زمانی که اسم از مصدق بردن حرم بود از او تحلیل کرد. عده کثیری از مردم خانه او را گلباران کردند. عده دیگری با او تماس گرفتند. تنها پسران مدتی برای همه معلوم شد که او از عوامل اصلی رژیم بوده است. رژیم پس از آنکه دست او رو شد پیاداش خدماتش او را سناتور کرد. امروزه از فرط ناچاری همین حاسوس منفور مجددا نقش "مخالف" را بعهده گرفته است.

اعتلا یافته است - شناخته شده هستند ولی امپریالیسم در اینجا روی فریب نیروهای کمتر آگاه حساب میکند و از مانور نمی پرهیزد. لیبرالهای امریکائی که در چند ماه گذشته با مشاهده وسعت و رادیکالیت جنبش توده‌ای، "حق بشر" خواهیشان را فراموش کرده بودند و یکدست و یکصدا همراه با سایر جناحهای امپریالیستی بدفاع از شاه و تحقیر مبارزات مردم میپرداختند، در روزهای اخیر در عین دفاع از اقدامات شاه مجدداً کمی هم "بیاد مردم" افتاده اند. بعبارت دیگر آنها نیز بمثابة بخشی از امپریالیسم امریکا به امکان ادامه قدرت شاه مطمئن نیستند و این بازی را محتملاً در آینده در حد وسیعتری ادامه خواهند داد تا زمانی که یکی از آلتر-نا تیوها بنظرشان کاملاً موفقیت آمیز برسد.

یکی از آلترنا تیوهای جدی امپریالیسم - بجز خود شاه و یا مامور مستقیمی از بورژوازی لیبرال - به صحنه آوردن قزاقهای مانند ضیاء الحق است. ژنرال ضیاء الحق که درست در همان ساعات اول برقراری حکومت نظامی برای مشورت با ایران آمد، قزاق خون آشامی است که بعنوان فرمانده نیروهای نظامی پاکستان در اردن در کشتار فلسطینی ها (سپتامبر ۷۰) شرکت کرد و به گرفتن نشان کوکب از ملک حسین مفتخر شد. وی پس از کودتا در پاکستان با تظاهر به تعلق شدید به تعالیم اسلام و فعالیت برای برقراری حکومت اسلامی کوشیده است که پایکاهی در میان بخش‌هایی از مردم پیدا کند. آلترنا تیو-هایی نظیر او - و یا نظیر ژنرال سوهارتو - برای ایران بمنظور تحمیل بخش‌هایی از متعصبین مذهبی، تنها زمانی میتواند ولو بطور موقت موفقیت آمیز باشد که همکاری مستقیم عده‌ای از روحانیون از پیش تضمین شده باشد. در چنین صورتی امپریالیسم تصور میکند که اینگونه قزاقان با تظاهر به کوشش جهت برقراری حکومت اسلامی خواهند توانست بخش‌هایی از مردم را فریب داده و ساکت نمایند و "تندروها" را با سرکوب و کشتار متلاشی کنند. اما بدیهی است که

عمر چنین "راه حل" هائی در ایران بسیار کوتاه خواهد بود. روابط و مناسبات اجتماعی ایران با پاکستان و اندونزی بسیار متفاوت است و سامانه اجتماعی ایران تحمل چنین قزاقان عوامفريب و عقب افتاده‌ای را نخواهد کرد. با اینهمه امپریالیسم چنین راهی را از نظر دور نمیدارد و امکانات آنرا دقیقاً زیر نظر میگیرد.

بهر حال آنچه که تا کنون مسیر جنبش را معین کرده است و بازیکران امپریالیست و مرتجع را در بهت فرو برده است وسعت و رادیکالیسم مبارزات زحمتکشان ایران و نیروهای مرفقی است که نه برای آغاز جنبش خود چشم بجائی داشته‌اند و نه فرمان اختتام آنرا از جائی میگیرند. توده‌های میلیونی خلقهای ما بیش از آنچه بتصور کنجد شجاعت و شهامت و روشن بینی از خود نشان داده‌اند. هیچ نیروئی - نه مرفقی و نه مرتجع - تصور نمیکرد که ظرف مدتی کوتاه میلیونها توده مردم بدین سطح از مبارزه دست بزنند. در شهر ها و شهرک ها ، در قصبه ها و روستاها توده‌های خلق یکصدا قریاد میزنند مرک بر شاه ، آنها سرنکونی رژیم منفور پهلوی را میخواهند و به هیچ چیز کمتر از این رضایت نخواهند داد. اگر بودند دیروز کوتاه بینان شکست طلبی که طرح شعارهای "تند" را مجاز نمایی شمردند تا کویا "توده ها را نهراسانند" ، امروز باید کور بکود تا ندید که توده‌ها از همه پیش افتاده‌اند. توده‌ها تاریخ سازند و این صرفاً یک شعار نیست.

پر عظمت باد جنبش تاریخساز خلقهای ایران !
نابود باد توطئه‌های امپریالیستها ، مرتجعین و سازشکاران !

پیرامون جبهه ضد دیکتاتوری

تز جبهه ضد دیکتاتوری در سالهای اخیر مجدداً از طرف حزب توده مطرح شد. با شناختی که از سابقه و لاحقه این تز بطور کلی در سطح جهانی و بطور خاص در عملکرد حزب توده در ایران وجود داشت، جواب مناسب آن توسط اپوزیسیون مترقی ایران بصورت بی اعتنائی و تمسخر داده شد و به جز در یکی دو مورد کسی حتی زحمت پاسخگویی به آنرا بخود نداد. سابقه این تز و حزب توده شناخته شده تر از آن بود که کسی فراخوان آنرا لبیک گوید و بنابر این، این تز در حد پیشنهاد بخودهای حزب توده باقی میماند و خطری جدی را در مقابل جنبش نمیکشود.

امروزه اما شرایط از چند جهت تغییر یافته است. تشدید حرکات اعتراضی زحمتکشان، علنی شدن ناراضی بخشی از سرمایه داران، آشکار شدن ناتوانی رژیم در مقابله با جنبش توده‌ای از یکطرف، ضعف و پراکندگی نیروهای متشکل چپ و فقدان آلترناتیو در سطح وسیع از طرف دیگر، شرایطی را فراهم آورده که مسئله کم و کیف همکاری یا عدم همکاری نیروهای مختلف اپوزیسیون بصورت یکی از مسائل اساسی روز در آمده است. در چنین اوضاعی است که تزه‌های بظاهر مطرود از خلا موجود استفاده کرده و بصورت آلتر-ناتیوهای عوام پسند سعی در فریب مردم میکنند. علاوه بر اینها دو عامل دیگر نیز در اشاعه نظرات انحرافی موثر می افتند. یکی از این عوامل اشتیاق توأم با حسن نیت عده‌ای از افراد ساده و کم اطلاع است که فرسوده از مداوم استبداد، برای رهایی از آن حاضرند به هر خاشاکی متوسل شوند و بدنبال هر سرایی براه بیفتند. بنظر اینان چه نوسدارویی بهتر از این که بنابر فرمان عقل سلیم: " همه با هم متحد شوند" تا فعلاً " از سر شاه رها شوند" و پس از آن " هر کس برای برقراری حکومت دلخواه خود بکوشد". عقل سلیم بآنها میگوید " یک دست صدا ندارد"، و " تنها بجنک دشمن نتوان رفت" و عامل دوم در رشد این تفکر تضعیف سازمانهای سیاسی - نظامی و تفلاً در ارائه نظر از جانب آنان بدون تعمق در آن و بدون در نظر گرفتن جوانب کار است. سازمان مجاهدین " مارکسیست" هنگامی

که مدعی تغییر ایدئولوژی شد تشکیل " جبهه واحد توده‌ای" را سیاست رسمی خویش اعلام کرد و به هر کس که با این تز مخالف بود رکیک‌ترین هتاکی‌ها را کرد. پس از چندی بدون ارائه تحلیل مخالف این تز شد و آنرا خرده‌پورژوا می خواند، و بالاخره هنگامی که بسیاق سایر سازمانهای خارج از کشور رهائی پرولتاریا را در جوار محافل دانشجویی جستجو کرد، تز مبارزه مسلحانه پیشتر را شبانه بکنار انداخت (ایضا بدون ارائه توضیح) و طرفدار تشکیل حزب کمونیست بدون توسل به قهر شد و بالاخره معلوم نکرد که در مورد عوارض تزه‌ای مفلوط خود و سر درکمیهای که ایجاد کرده است چه تصمیمی گرفته است .

سازمان چریکهای فدائی خلق نیز پس از سالها دفاع بی چون و چرا از تزه‌ای رفقا احمدزاده و پویان و نفی و رد هرگونه انتقاد، و سپس پذیرفتن ضرورت تقدم ساختن حزب طبقه کارگر، بناگاه رویگردانی خود را از مشی گذشته اعلام و پذیرش " تئوریهای رفیق جزئی [را] بعنوان رکن اساسی و رهنمون فعالیتهای" خود با اطلاع رساند. نه مردم ایران بطور عام و نه مبارزین بطور خاص متوجه شدند که آنچه که بگفته سازمان " مبارزه ایدئولوژیک پیکیر درون سازمانی" نامیده شده و منجر باین تغییر قاحش گذشته چگونه انجام یافته است، دلایل طرفین مبارزه چه بوده است و موضع مخالفین چیست . و کسی نیز تا کنون نمیداند که اتهام ادله سازمان در رد " جبهه واحد توده‌ای" (نبرد خلق ۷) چگونه ادامه منطقی خود را در پذیرش نظرات رفیق جزئی که حاوی آحاد تز جبهه ضد دیکتاتوری است یافت . قدر مسلم اینست که اگر " حسن نیت" را تا سرحد ممکن کش دهیم حد اقل باین نتیجه خواهیم رسید که این سازمانها خود نمیدانند چه میگویند. ضربات وارده توسط دشمن ، و صدمات مولود عملکرد و اشتباهات خود این سازمانها در اثر انحرافات بینشی و ارزیابی نادرست از شرایط مبارزه بحدی وسیع بوده است که امکان ارائه نظر ثابت و تحلیل منطقی و علمی را از آنها بازستانده است . امروز چیزی میگویند و فردایش میگویند . هم این سخن بی استدلال ارائه میشود و هم آن یک . و این بی ثباتی بصورت یکی از عوامل موثر ، به سردرگمی بخشی از اپوزیسیون مترقی دامن زده و آنها را بصورت طعمه برای شکارچیان ماهری مانند کمیته مرکزی - که فقط در چنین شرایطی امکان بهره برداری دارد - در آورده است .

ما در این نوشته به اختلافات فاحش میان نظر و عملکرد سازمانهای مختلف نمیپردازیم چه مسئله بصورت کلاف سردرگمی در می آید که حتی امکان وجود "حسن نیت" را نیز از بین میبرد. مجاهدین "مارکسیست" درست در زمانی که از ضرورت تشکیل "جبهه واحد توده‌ای" دم میزدند انقلابیون مسلمان را معدوم میکردند و کستاخانه ترین اتهامات را به سایر سازمانهای اپوزیسیون وارد می‌آوردند، و چریکهای فدائی خلق در عین آنکه از ترزهای جزئی دفاع میکردند در مناسبت با سایر نیروهای اپوزیسیون شیوه کار خود را تغییر نداده‌اند. اما همانطور که اشاره کردیم برای جلوگیری از درهم شدن مسائل و حفظ تصور امکان وجود "حسن نیت" در ارائه ترزهای دائمی متغیر، بهتر میدانیم که اکنون از وارد شدن در این مسئله - تضاد میان گفتار و کردار - خودداری کرده و به اصل بحث در حد مطالبی که رسماً تبلیغ میشود بپردازیم.

از آنجا که مخاطبین این نوشته عمدتاً کسانی هستند که با مبانی مبنای حسن نیت و اشتیاق صرف به برانداختن دستگاه استبداد و قضاوت بر پایه "عقل سلیم" مدافع ترزهای "همه با هم" هستند و با بر مبنای تبعیت کورکورانه از ترزهای ارائه شده از جانب "انورینته‌ها"، لهذا ضروری میدانیم که بحث را از پایه و بطور بسیار ساده شروع کنیم تا بایستن مبارزین نشان دهیم که چرا عقل سلیم همواره ره به سلامت نمیبرد. از اینرو در ابتدا بحثی در مورد جبهه و خصوصیات آن را آغاز میکنیم.

جبهه

جبهه سازمانی است متشکل از ائتلاف موقت نیروهای نا متجانس بر مبنای برنامه مشخص بمنظور تسهیل وصول به هدف معین. بر حسب آنکه چه هدفی مورد نظر باشد، شرایط عینی و ذهنی موجود هنگام تشکیل جبهه چه باشد، وضع و ترکیب و آرایش نیروهای مؤتلفه چگونه باشد... نامی که جبهه بخود میگیرد متفاوت خواهد بود. این نام بازگو کننده ماهیت و هدف یا مشی جبهه است. یعنی بر این مبنای انتخاب میشود، نه بطور دلخواه، نه بخاطر زیبایی و قطعاً نه بخاطر عوام پسندی. بر حسب وضع و ترکیب نیروهای مؤتلفه درون جبهه، بر مبنای کرایشات ایدئولوژیک و آرایش طبقاتی درون آن، گاه محتوا و گاه برجسته‌ترین خصوصیت آن بعنوان اساسی

و محور بسیجی جبهه شناخته میشود و جزء نام جبهه در می آید. بنابر این هنگامی که مثلا از "جبهه ضد فاشیست" سخن میرود، مراد تشکل همه نیرو هائی است که بنحوی از انحاء ضد فاشیست هستند. در اینجا نوع خاصگرایش ایدئولوژیک و یا مشی خاص قبلی هر یک از نیروها در مبارزه علی السویه است. محور تشکل ضد فاشیسم بودن است و پس مشی کنونی مبارزه راجببه معین میکند. ایضا هنگامی که سخن از "جبهه واحد توده‌ای" میرود مراد تشکل نیروهای توده‌ای اقشار و طبقاتی است که در مرحله خاص مبارزه مقابل دشمن مشترک قرار میگیرند. بر حسب آنکه بنابر نظر ارائه دهندگان این تئوری، دشمن مشترک - که خود بر مبنای ارزیابی از ماهیت انقلاب و تضادهای جامعه و بررسی شدت و ضعف هر یک از آنها معین میشود - چه باشد آرایش و ماهیت نیروهای توده‌ای متحد در چنین جبهه‌ای متفاوت خواهد بود. بنابر این هنگامی که سازمانهای موجود در یک جامعه هیچیک پایگاه توده‌ای ندارند و با توده مرتبط نیستند، سخن از تشکیل جبهه توده‌ای بردن یک عوامفریبی و ریاکاری محض است.

جبهه ضد دیکتاتوری

در چنین جبهه‌ای همه نیروهائی که با دیکتاتوری موجود مخالفند متشکل میشوند. محور بسیجی و ستون قائم چنین جبهه‌ای مخالفت با دیکتاتوری موجود است. در چنین جبهه‌ای پیروان انواع و اقسام کرایشهای ایدئولوژیک چپ و راست، هواداران انواع و اقسام طرق مبارزه، کاندیست‌ها، مسالمت‌جویان، معتقدین به مبارزه قهرآمیز و غیره، بر محور برنامه و مشی مشترکی که مورد قبول همگان است متشکل میشوند، با هم برنامه ریزی میکنند، اشراک مساعی مینمایند و بهم کمک میرسانند. جبهه ضد دیکتاتوری تشکل موقت برای همکاری ارکانیک زحمتکشان و خرده بورژوازی و سرمایه داران مخالف دیکتاتوری موجود بر مبنای برنامه‌ایست که مورد قبول همه آنها باشد. بنابر این کسانی که از طرفی چنین تئوری را ارائه میدهند و

-
- ۱- این محتوا حتی میتواند سلبی باشد و نه ایجابی. چنین است فی‌المثل "جبهه رد" (امتناع) که بر مبنای رد دولت محدود فلسطین تشکیل شده است.
 - ۲- تعاون همکاری با تشکیل جبهه اینست که در همکاری ساده هر یک از نیروها به شبهه خاص مبارزه خود ادامه میدهند و تنها در زمینه خاصی با سایر



و از جانب دیگر قسم میخورند که قصد همکاری با این یا آن نیروی راست، یا فلان و بهمان نیروی سازشکار را ندارند، یا خود نمی فهمند چه میگویند و یا عوامفریبی میکنند. چیزی که مبلغین این‌ت‌ز بطور مشخص ارائه میدهند تشکیل جبهه‌ایست یا مشارکت انواع و اقسام عناصر مختلف مانند آقایان مینی ابتهاج، بختیار، سنجابی، فروهر، احسان تراقی، مهدی بهار، اسکندری، و کیانوری و غلام یحیی، ثابت پاسال، القانیان، شریعتمداری، حاج سید جواد و بالاخره (والبتّه) نمایندگان سازمانهای مبارز. مشی این‌جبهه و شیوه مبارزه‌اش در حدی خواهد بود که این آقایان همه با آن موافق باشند. این جبهه ضد دیکتاتوری است. هر کس که بخواند در جبهه باشد باید به این مشی و شیوه مبارزه کردن نهد وگرنه جایی در آن نخواهد داشت. در زمینه مشی جبهه ضد دیکتاتوری و اساسا هر جبهه‌ای (که بنا بر تعریف نیروهای مختلف المرام و مختلف المشی در آن متشکل هستند) نیازه توصیف نیست که برنامه مشترک بر مبنای قدرت سیاسی جریانهای مختلف و امکانات عقب‌ترین (راست‌ترین) نیروها معین میشود. جبهه‌ای که متشکل از نیروهای طرفدار مبارزه فهر آمیز و طرفدار مشی مسالمت‌آمیز باشد طبیعی است که برنامه‌ای مسالمت‌آمیز را انتخاب خواهد کرد وگرنه

نیروها همکاری میکنند، در حالیکه جبهه برنامه و بلانفرم مشخص و خاصی دارد که مبادرت هر یک از نیروها به شیوه کاری که در تناقض با برنامه جبهه تصور میشود را از طرف نیروهای مؤلفه ممنوع میکند. اگر جبهه شیوه خاصی از مبارزه را مخالف و مضر برای برنامه خود بشمارد هیچ نیرویی که در جبهه فعالیت دارد حق توسل به آن نوع مبارزه را ندارد.

۱- ما بعدا باین نکته اشاره خواهیم کرد که بورژواالیبرالها و سایر نیروهای راست و غالب مذهبی ها همکاری با کمونیستها را رد کرده‌اند و سخن از اتحادی که متحدی برای آن وجود ندارد از اساس خیالپردازی است.

۲- البتّه موارد استثنائی نیز وجود دارد که نیروهای عقب مانده بعلمت ضعف خود و قدرت نیروهای رادیکال و چپ‌محیور به پذیرش مواضعی میشوند که "بطور طبیعی" جز خواسته‌های آنان نیست. عبارت دیگر این نیروها بطرف مواضعی رادیکال‌تر از مواضع خود هل داده میشوند. متاسفانه امروز چنین تناسبی وجود ندارد.

مسالمت جویان در آن شرکت نخواهند داشت. جبهه‌ای که متشکل از لیبرال‌ها (طرفدار سرمایه داری) و کمونیست‌های (ضد سرمایه داری) باشد مسلماً برنامه‌ای چنان بی محتوا (و عبارت‌بهرتر با محتوای راست و ارتجاعی) خواهد داشت که برای نمایندگان سرمایه داران نیز قابل قبول باشد. یعنی همانطور که ذکر رفت برنامه و مشی بر حسب خواست، امکانات و برنامه عقب‌ترین نیروها معین خواهد شد. در شرایطی که حداقل برنامه کمونیست‌ها با حد اکثر برنامه لیبرال‌ها قابل تلفیق نباشد طبیعی است که این لیبرال‌ها نیستند که انقلابی خواهند شد و تن به برنامه حداقل کمونیست‌ها خواهند داد بلکه این کمونیست‌ها هستند که برای تشکیل و حفظ چنین جبهه‌ای تن به سازش باید بدهند و اصول خود را زیر پا بگذارند. کسانی می‌توانند مدافع چنین برنامه‌ای باشند که مانند دلالتان راضی به هر جیسی باشند که آنها می‌دهند. یعنی صدقه‌پذیر و آنهم در هر سطح نازل باشند. آنها پشت سر بورژوازی حرکت میکنند و به آنچه که بورژوازی برایشان مجاز می‌شمارد قانع هستند. در این حال داشتن ادعای رهبری حزب طبقه کارگر در جبهه " و عوامفریبی‌هایی نظیر آن بقدری چندش‌آور میشود که نیازی به رد کردن ندارد: کام کام همراه با بورژوازی و در حدی که او معین می‌کند حرکت میکنیم. بهر جهتی که او می‌رود کام بر میداریم، ولی رهبری با ما است!

آنها که به نحوی هوادار چنین جبهه‌ای هستند یا خود لیبرال‌اند که در اینصورت نه تنها اشتباه نمیکند بلکه دقیقاً آن چیزی را تبلیغ می‌کنند که بنفعشان است. آنها بدینوسیله میکوشند که رادیکال‌ها و کمونیست‌ها و همه عناصر تحت‌رهبری آنها و یا رهبری رجالی که پیشوایان آنها هستند در آیند. بنابراین توضیح فوق در مورد نحوه عملکرد جبهه باید هنوز آنها را در هواداری از این تز مصمم تر کند. اما کسانی که خود را کمونیست می‌شمرند با توجه به توضیح فوق در مورد ماهیت و طرز عمل جبهه باید اکنون متوجه شده باشند که تشکیل چنین جبهه‌ای نه بر مبنای ضرورت جهتگیری انقلابی و برانداختن سیستم سرمایه‌داری، بلکه مطابق خواست و برنامه نیروهای راست یعنی بخشی از سرمایه‌داری و جهت تحکیم سلطه آنست. آنها بی آنکه خود بخواهند به خر سواری لیبرال‌ها تبدیل میشوند و در جهت حل مناقشات درون طبقه حاکمه، بخدمتگذاری یک‌بخش از آن در می‌آیند

و سپس خود بکلی طرد میشوند.

در اینجا قبل از آنکه به بحث نظرات مشخص حزب توده و جزئی در این زمینه پردازیم لازم میبینیم چند کلمه دیگر با کسانی که صرفاً بر مبنای قضاوت "عقل سلیم" خواستار همکاری همه با هم بوده‌اند سخن‌گوئیم. عقل سلیم میگوید مگر نه اینست که همه مخالف دیکتاتوری هستیم؛ مگر نه اینست که از میان رفتن دیکتاتوری بهتر از پابرجائی آنست؛ پس چرا همه با هم فعلاً کام اول را بر نداریم. اختلافات بجای خود. بعداً به آنها خواهیم پرداخت...

اما مسئله‌ای که در اینجا نادیده میماند اینست که:

برای برانداختن دیکتاتوری راه‌های مختلفی وجود دارد. راه انقلاب بی و راه لیبرال‌مآبانه. راه لیبرال‌مآبانه راهی است که طی آن سیستم سرمایه‌داری استحکام می‌یابد و راه انقلابی راهی است که طی آن این سیستم نابود میشود. در حالت اول کارگران و سایر زحمتکشان باید خواسته‌های طبقاتی خود را مطرح سازند. باید از خصومت با سرمایه‌داران دست‌بردارند. باید آشتی طبقاتی کنند. باید تا آن حد و به آن صورت حرکت کنند که سرمایه‌داران رنجیده‌نشوند، تا اتحاد آنها بهم نخورد. بنابر این اعتصاب کارگری موقوف، تقاضا برای افزایش دستمزد موقوف، کارگروکار فرما در یک "جبهه" هستند. "دوستان" هم هستند. در این مسیر آنچه که "دوست" - کارفرما - بر مبنای محاسبات خود درست تشخیص داده و به کارگر دهد، هر چند جزئی، هر چند بی قابلیت، عزیزش باید شمرد. راضی باید بود. حد اکثر میتوان تق زد ولی زینهار که نباید کاری کرد که سرمایه‌دار برنجد و موجودیت "جبهه" بخطر افتد. صبر میکنیم تا زمانی که دیکتاتوری برافتاد طبقه کارگر برای گرفتن حقوق خود اقدام کند..... اما طبیعی است که طبقه کارگری که بدینسان آموزش دیده و در معیشت بورژوازی گام برداشته و مبارزه طبقاتی را تعطیل کرده‌است ناگهان انقلابی نخواهد شد. در مبارزه با این بخش جدیداً حاکم از سرمایه‌داران نیز همین شیوه مسالمت‌جویانه، رفورمیستی و گام یکم را دنبال خواهند کرد. چون همیشه به او یادآوری خواهد شد که اگر تند حرکت کند اساس جامعه بخطر خواهد افتاد، جناح فاشیست پشت در نشسته است و قدرت را به

اشغال شده. اگر افسس بگیرد، حد اقلی معین میکند و پناهی آن چک و چانه میزند. او هم منی فهمد که یک وجب زمین ضرورتاً بهتر از هیچ نیست. یک وجب افسس یک وجب است ولی "هیچ" در وطن خود بسیار زیاده است. مردمی که به حرکات یک وجبی اعتاد کرده اند هرگز تا آخر نخواهند رفت. ولی آنکس که حدی معین کند و ایران را بیستادگی نماید احتمال موفقیت بسیار زیاده است. در سبب این است که این حتی بیروان "عقل سلیم" هم نباید بپذیرد که در سبب نیست ادعا شود که "موفق" از خرمن کردن غنیمت است. مسئله این نیست که گفته شود "دیکتاتوری شاه را هم برداشتن غنیمت است" مسئله این است که این احد عقب نشینی ارتجاع کا فی نیست. البته مبارزه و شهید و اسیر، اینهمه جانشینانی و اعدا کاوی برای این نبوده است که بگفته شود که "علیه حضرت ارا" استبداد صرف نظر فرمایند. آنکه در زمان مناسب با یک یورش دیگر ده ها سال خونریزی و دیکتاتوری را بر مردم تحمیل کنند. هنگامی که دشمن در حال عقب نشینی است نباید اوراق را بداند. اگر رژیم بهر دلیل قادر به ادامه وضع کنونی نیست باید اوراق را بکوبد و دنبال کرد. باید دست برداشت. باید به تکه باشی که پرتاب میکنند دل خوش داشت. باید مطمئن بود که ارتجاع بعدی عقب نشینی کند که امکان بازگشت نداشته باشد. باید کل رژیم اوراق سرنگون کرد و نه صرفاً دیکتاتوری اوراق. سرنگونی رژیم یک حد اقل است. از این کمتر خواستن و راضی به نازلتر از این نبودن بمعنای آنست که بظاهر دستاوردی داشته باشیم فریب دهنده، کمک کنیم تا از جوش و خروش انقلابی مردم کایته شود، فکر کنند که چیزی گرفته اند، تنها برای آنکه چند ضیاعی دیگر همین نیز از دستشان گرفته شود. چون رژیم سرنگون شده است، چون عقب نشینی ارتجاع کافی نبوده است، اگر قرار است چیزی و واقعهای روشنگر باشد، حوادث سالهای ۳۹-۴۲، عقب نشینی موقت رژیم و یورش ددمنشانه بعدی آن میتواند بعنوان مثال مجسم، برای کسانی که فقط ملموسات را میتوانند درک کنند، در نظر گرفته شود. بدین منوال مشاهده میشود که راهی که عقل سلیم نشان میداد کنار را بکجا میکشاند و چه آینده ای را می نمایاند. اما همانطور که در ابتدا گفته شد تا آگاهانی که چنین قضاوت میکنند معدودند. حزب توده و جزئیات، عامی نیستند و میدانند چه میگویند. بنابر این ضروری است که به نظرات آنها بپردازیم ولی لازم نیستیم بدو نکته ای را تذکر دهیم.

تشابه نظرات رفیق جزئی و حزب‌شده در این مورد، از نظر ما — بمعنای معادل انگاشتن کل مشی سیاسی و شخصیت مبارزاتی آنها نیست. حزب توده جریانی است ضد انقلابی که خیانت‌های مکرر آن نسبت به خلق‌های ایران، وابستگی بیچون وچرای آن به دولت شوروی و عداوت آن نسبت به مبارزین انقلابی مورد بحث‌های مکرر قرار گرفته است و در این مقاله محتاج افشاء گری نیست؛ و حال آنکه رفیق جزئی بدون تردید از انقلابیون بزرگ ایران است که سهم تعیین‌کننده‌ای در شکوفائی جنبش ضد امپریالیستی و ضدارتجاعی ایران بطور عام و جنبش انقلابی مسلحانه بطور خاص داشت. اما درکنار این نیز روشن است که هنگام نقد و بررسی یک‌تر، سابقه و شخصیت‌ارائه دهنده آن نمیتواند در ماهیت نقد تاثیر بگذارد. تز انحرافی از زبان و قلم هر کس جاری شود زیان آور است، و حتی زمانی که پشتوانه پراعتباری را در شخصیت‌ارائه دهنده داشته باشد خطرناک‌تر میشود زیرا در چنین صورتی بسیاری از عناصر صادق ولی ناآگاه بسرعت منحرف میشوند و زیان بزرگی به جنبش وارد می‌آورند. بهر حال برای تشریح این تز لازم است مجملا به سابقه آن در سطح جهانی اشاره کنیم.

سازش طبقاتی

کنگره هفتم کمینترن

سازش طبقاتی به اندازه مبارزه طبقاتی قدمت دارد. مبارزات

۱- با آنکه همانطور که ذکر شد شخصیت انقلابی رفیق جزئی نباید و نمیشود بر نقد نبرهای او سایه افکند معینا در همین زمینه نیز برای روشن شدن پاره‌ای از مسائل باید توضیحاتی بدهیم.

پس از آغاز مبارزه مسلحانه و دستگیری هزاران مبارز با گرایش‌های مختلف ایدئولوژیک، در زندان‌های ایران بتدریج نزدیکی و همکاری‌هایی بین گرایش‌های مشابه بوجود آمد. از این حمله بود تشکیل کمون کمونیست‌ها. در این کمون کمونیست‌ها با تقسیم کار و ایجاد صندوق مالی مشترک و برگزاری جلسات بحث و مطالعه سعی میکردند که هم زندان را به آموزشگاه بدل کنند و هم تا حد امکان در مقابل رژیم متحد مقاومت نمایند. کمون دو مشکل اساسی داشت. مشکل اول کارشکنی‌های زندانیان بود که علیرغم کوشش مبارزین در محفی داشتن وجود کمون، متوجه آن شده بودند و به انواع حیل‌ها و فشارها برای متلاشی کردن آن متوسل میشدند. مشکل دوم ناهمبستگی بودن ترکیب و اعضا، آن بود. دائما کسانی از سلول‌های انفرادی به زندان عمومی آورده میشدند و کسانی دیگر به زندان‌های انفرادی بازگردانیده

انقلابیون روسیه و دستاوردهای انقلاب اکتبر تا اندازه زیادی بینش سازش کارانه را افشاء کرد. پس از پیروزی جناح استالین - بوخارین در اواسط دهه ۲۰، این بینش مجدداً مجال رشد یافت. در این نوشته مجال برخورد به عوارض این گرایش و نتایج مرگبار آن در جامعه شوروی وجود ندارد اما در مورد پاره‌ای از اثرات خارجی آن اشاراتی ضروری است. از وخیمترین آثار سوء سلطه این بینش، چگونگی سیاست شوروی در رابطه با انقلاب چین قابل ذکر است. از آنجا که انقلاب چین انقلاب دموکراتیک ملی تشخیص داده میشد و نیز بورژوازی تحت فرمان چنانکایچک انقلابی ارزیابی میگشت، جناح بوخارین - استالین به حزب کمونیست چین تکلیف کرد که خود را منحل کرده و

شده و با آزاد میشدند. کمونیستها علیرغم این مشکلات موفق شدند که در ادوار طولانی خواست خود را عملی کنند. در برقراری و ادامه این مناسبات رفقا جزئی و ظریفی نقش عمده را داشتند. بسیاری از بحثهای کمون بعد از خاتمه جلسات توسط مبارزین مختلف با زحمت فراوان روی کاغذ سیگار در چند نسخه نوشته شده و بخارج فرستاده میشد. این نسخه‌های دستنویس غالباً دست بدست میگشت تا بالاخره امکان انتشار می یافت. ما خود در گذشته پاره‌ای از این دستنویس‌ها را از طریق سازمان چریکهای فدائی خلق در اختیار داشتیم. برخی از این نوشته‌ها نیز مستقلاً بعدها تحت عنوان انتشارات ۱۹ بهمن در خارج از کشور منتشر شدند. بنابر این:

الف - رفقای مختلفی که در نوشتن جمع‌بندی این بحثها روی کاغذ سیگار سهم بوده‌اند در بسیاری از موارد هنگام نگارش غلط‌های املائی و انشائی چشمگیری مرتکب شده‌اند، در مواردی نتوانسته‌اند مطلب را بطور صحیح ادا کنند و گاه فصل‌هایی را تحت انشاءهای مختلف تکرار کرده‌اند. در سرآیست دشوار زندان که تمام حرکات باید مخفی از چشم پلیس انجام گیرد نگارش بدون اشتباه جمع بندی بحثها روی کاغذ سیگار (بطوریکه بدون ذره بیسی خواندن آن تقریباً غیر ممکن بود) بینهایت دشوار است. بنابر این در موارد اغلاط بدیهی نباید خرده گیری شود.

ب - از آنجا که رفقا جزئی و ظریفی سهم عمده را در ایجاد کمون و ارائه بحث‌ها داشته‌اند و از آنجا که سابقه مبارزاتی و اطلاعات آنها از سایرین بیشتر بوده است میتوان این رفقا - بویژه رفیق جزئی - را مولف اصلی قسمت عمده این نوشته‌ها دانست. با اینهمه صحیحتر است که آنها را محمول کار جمعی مبارزین کمون بشمار آوریم.

ج - فقدان کتب و منابع از یک جانب و بازگشت ادواری رفقای با سابقه به سلولهای انفرادی از جانب دیگر موجب میشد که پاره‌ای از نوشته‌ها کلیسی مغلوط باشد. برخی از نوشته‌ها چنان اشتباهات فاکتئی عظیمی داشتند که استفاده از آنها بدون تصحیح کامل غیر ممکن بود. این امر نشان میداد که هنگام نگارش این نوشته‌ها حتی یک رفیق با سابقه و مطلع در کمون نبوده است. احکام متناقضی که در نوشته‌های مختلف وجود دارد و ما به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد، و نیز تغییرات ناگهانی سبک در بسیاری از موارد بدین ترتیب قابل توضیح است.

به کومین‌تانگ ملحق شود. استالین در جهت تأیید کومین‌تانگ تا آنجا پیش رفت که در ژانویه ۱۹۲۶ پیام زیر را برای کومین‌تانگ فرستاد:

"نقش میاهات‌آمیز و تاریخی رهبری اولین انقلاب پرولتاریا-ریائی پیروز به عهده حزب ما افتاد.... ما یقین داریم که کومین‌تانگ در بازی کردن همین نقش در شرق موفق خواهد شد و بنابر این پایه سلطه امپریالیستها را در آسیا و ایران خواهد کرد." (تاکیدها در متن اصلی است)

بنابر این نه تنها نقش انقلاب پرولتاریائی به عهده کومین‌تانگ واگذار شد بلکه استالین تا آنجا پیش رفت که آنرا در سال ۱۹۲۶ بعنوان عضو وابسته وارد بین‌الملل کمونیست کرد! و چنانکایک بعنوان عضو افتخاری کمیته مرکزی کمینترن انتخاب شد!!

انحلال‌طلبی ناشی از راست روی استالین بعدی بود که وی شکل جداگانه طبقات مختلف را ضروری نمیدید و تحت عنوان "سیاست اتحاد انقلابی کارگران و خرده بورژوازی...." اظهار میداشت که: "در چنین کشورهایی [کشورهای عقب مانده] این بلوک شکل یک حزب واحد کارگران و دهقانان را مشابه کومین‌تانگ میتواند بخود بگیرد". (مسائل لنینیسم، تکیه‌ها از ماست) حزب واحد کارگران و دهقانان مشابه کومین‌تانگ! برهبری بورژوازی ملی! و جالب اینجاست که این ترزهای انحرافی تحت عنوان "مسائل لنینیسم" ارائه میشود. ببینیم لنین چه میگوید:

"انحلال‌طلبان میگویند انقلاب ما انقلاب بورژوازی است. کارگران باید از بورژواها حمایت کنند. ما که مارکسیست هستیم میگوئیم انقلاب ما انقلاب بورژوازی است. کارگران باید چشم مردم را به تقلب سیاستمداران بورژوا باز کنند، به آنان بیاموزند که به وعده‌های آنان اعتماد نکنند و فقط به نیروی خود، به سازمان خود، اتحاد خود و اسلحه خود متکی باشند".

لنین از نیرو، سازمان، اسلحه و اتحاد خود کارگران سخن میگوید

استالین از انحلال سازمان آنها و اتحاد با بورژوازی و حل شدن در کومین تانگ تحت رهبری چیانگ کایچک! حتی منشویکهای روسیه تا این حد پیش نرفته بودند که برای حمایت از بورژوازی انحلال حزب خود را تبلیغ کنند. کودکانی خونین شانگهای و قتل عام کارگران توسط چیانگ کایچک در سال ۱۹۲۷ و اعتراض همه جانبه کمونیستها به سیاست کمینترن تحت سلطه استالین در ابتدا تنها این اثر را داشت که استالین همکاری کمونیستها را به جناح چپ کومین تانگ محدود کند و سپس تحت تاثیر این حوادث و اتفاقاتی که در جهان غرب در اثر همین راستوویهای کمینترن روی داده بود به جانب دیگر افراط در غلتد و به چپ روی مهلک افتد. اما در هر دو مورد راست روی و چپ روی یک بینش، بینش منشویکی، در حال عمل بود. این بینش کشاندن کارگران بزرگ یوغ بورژوازی را هنوز به شکل دیگری ادامه داد.

توضیح آنکه در همین سال به کارگران کمونیست اتحادیه های کارگری در جهان دستور داده شد که از اتحادیه های موجود انشعاب کرده و اتحادیه های "سرخ" را بسازند. این دستور درست در زمانی صادر شد که فاشیسم در آلمان در حال عروج بود. استالین اعلام داشت که "سوسیال دموکراتها و فاشیست ها مقابل هم نیستند بلکه خواهران دو قلو هستند". بدین ترتیب هر نوع همکاری بین کارگران کمونیست و کارگران عضو احزاب سوسیال دموکرات ممنوع شد. حزب سوسیالیست SPD به "سوسیال فاشیست" ملقب شد و حزب کمونیست KPD اعلام داشت که برای مبارزه علیه فاشیسم ضروری است که ابتدا "سوسیال فاشیستها" را شکست داد.

البته چنین نشد. "سوسیال فاشیستها" شکست خوردند اما نه از حزب کمونیست بلکه از فاشیست ها. حزب کمونیست نیز دچار شکست موحشی شد. هیتلر بدون هیچگونه مقاومت جدی بروی کار آمد. و تازه اینها برای استالین و کمینترن زمانی بصورت مسئله جدی درآمد که شوروی در معرض خطر حمله هیتلر قرار گرفت. در این زمان بود که مجددا چپ روی جای خود را به همزادش داد. راست روی. در سال ۱۹۳۳ مسئله "سوسیال فاشیسم" بفراموشی سپرده شد. احساس ضرورت همکاری از جانب استالین با کشورهای اروپای غربی و توافقاتی بین آنها موجب شد که کمونیستها در کابینه های سرمایه داران شرکت کنند و مبارزات طبقاتی را تحت عنوان حفظ جبهه متحد ملی مهارزنند. در آمریکا "کمونیستها" حتی بدون اینکه در حکومت شرکت صوری هم داشته

باشند به دفاع از کابینه روزولت برخاستند! و برای توجیه این سازشکاری به این تز انحرافی متوسل شدند که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از راه مسالمت‌آمیز و با همکاری بورژوازی میسر است. از آن زمان بعد این تز "جبهه کرائی" دامن طرفداران استالین را رها نکرده است. مخالفت های ابتدائی پاره‌ای از احزاب کمونیست در مقابل این چرخش سیاست در سال ۱۹۳۵ با رسمیت یافتن تز سازش در کنگره هفتم کمینترن خاموش شد. این کنگره همکاری همه احزاب و گروه‌های خرده بورژوازی، لیبرالها، رادیکالها و حتی محافظه‌کاران "ضد فاشیسم" را با کارگران در جبهه های متحد ملی (یا جبهه خلقی) تصویب کرد. به کمونیستها دستور داده شد که از طرح شعارهای ضد سرمایه‌داری و رادیکال خودداری کنند تا موجب ترس دیگران نشوند. کمونیستهای نماینده در پارلمان‌های غربی تنها باید به بودجه های نظامی دولتها رای بدهند بلکه انتقاد به نظامیگری را که در سنت احزاب کمونیست بود مکروه دارند....

این چرخش شدید از مواضع چپ افراطی به راست افراطی اثرات شوم خود را بر جنبش‌های مترقی زحمتکشان باقی گذارد. در اسپانیا، در فوریه ۱۹۳۶ یک دولت جمهوری متلفه از جناحی از سرمایه‌داری، سوسیال دموکراتها کمونیستهای استالینی، آنارشئیستها و آنارکو کمونیستها... انتخاب شد. ۵ ماه بعد فرانکو کودتای فاشیستی کرد. کارگران کارخانه‌ها را اشغال کردند. دهقانان زمینها را به تصرف آوردند. اما طرفداران استالین بعنوان حفظ اتحاد با بورژوازی، کارخانه‌ها و زمینها را از کارگران و دهقانان پس گرفته و دودوستی تقدیم سرمایه‌داران و افسران آنها کردند. غالب افسران نیز به فرانکو ملحق شدند همراه با کارخانه‌ها و مزارع! این اولین نتیجه جبهه کرائی بود. بجای تشویق کارگران و دهقانان به گرفتن وسائل تولید در اختیار خود، بجای تشویق نیروهای انقلابی در مستعمرات به قیام و انقلاب رهاشخص.... خلع بد کارگران و دهقانان،

۱ - یکی از اهرمهای اس بحمیل اس بود که دولت شوروی فروش اسلحه به جمهوری را موکول و مشروط به اخراج آنارشئیستها و آنارکوسدیکالیستها و سایر احزاب "سودا" نمود. (توضیح: جبهه کرائی در اسپانیا به این جهت تشکیل داده شد که با فرانکو متحد شود و با کمونیستها متحد نشود.)

۲ - قریب ۲۰ سال بعد تاریخ سحر مشغومی در برنغال تکرار شد. خلع بد کارگران و دهقانان و سرگرفتن زمینها و کارخانه‌ها فقط با کمک "سوسیالیستها و کمونیستها" برای ارتجاع میسر شد.

ادامه سیاست استعماری برای جلب محبت بورژوازی لیبرال، هزاران انقلابی که با این سیاست سازشکارانه مخالفت کردند بوسیله نیروهای " دولت اتحاد ملی " کشته شدند . این سیاست بجز شکست نه‌کنین نتیجه‌ای نمیتوانست ببار آورد.

در فرانسه سیاست دولت اتحاد ملی نتیجه بهتری نداشت . در اواسط دهه ۳۰ شرایط رقت بار زندگی کارگران و بحران سرمایه‌داری منجر به بروز اعتصابات وسیع کارگری ، تشکیل شوراهای کارگری و اشغال کارخانه‌ها شد . دولت اتحاد ملی بریاست لئون بلوم رئیس حزب سوسیالیست و شرکت حـزب رادیکال بر سر کار آمد . کمونیست‌ها در حکومت شرکت نداشتند ولی از آن حمایت کامل کردند . موریس تورز (رهبر حزب کمونیست) این دولت را " اتحاد ملت فرانسه " خواند و اظهار داشت که " حق انتقاد کردن از سازمانها و رهبری حزب سوسیالیست را از خود سلب میکند " . دولت " اتحاد ملی " ازدادن آزادی به مستعمرات خود داری کرد . این دولت نه تنها از دادن کمک به انقلابیون اسپانیا خودداری کرد بلکه در محاصره امپریالیستی آن شرکت نمود و سپس هنگامیکه آب از آسیاب افتاده بود و دیگر نیازی بدان نبود خود سقوط کرد !

دولت آئنده و سرنوشت رقت انگیز آن تنها یک نمونه اخیر از ادامه پندار به حسن نیت جناح هائی از بورژوازی است .

عوارض مصوبات کنکره هفتم کمیشنرین در ایران

حزب توده ایران در سال ۱۹۲۰ با یک عقب‌گرد تاریخی از مواضع حزب کمونیست تشکیل شد . سالها بود که مبارزه متشکلی در سطح وسیع در ایران انجام نگرفته بود . تلاشی حزب کمونیست - که از جمله در اثر سلب حمایت شوروی از آن و دفاع چند ساله این دولت از رضا شاه " مستقل و ملی " میسر شده بود - بجای آنکه اذهان را متوجه تشکیل حزب مستقلی کند که صرفاً متکی بر نیروی توده های زحمتکش باشد و نه به سیاست بازیهای " حزب برادر " ، پایه گذاران حزب توده را بیش از پیش متکی به جلب عطف و حمایت بورژواها و نیز دولت شوروی کرده بود . بجای تشکیل یک حزب واقعی از زحمتکشان ، معجونی هردمبیل از روشنفکران و رجال دست دوم پایه گذار حزبی

شدند که بعدها خود را حزب طبقه کارگر ایران نامید . تشکیل این حزب بر طبق نسخه استالینی دهه ۲۰ (ماقبل جبهه متحد ملی)، یعنی اتحاد نیروهای مختلف در یک حزب واحد بود . کارگر و دهقان و بورژوا و حتی فئودال گرد هم آمدند تا کشور را نجات دهند ! عبدالصمد کامبخش از پایه‌گذاران حزب توده در سخنرانی خود در جلسه یادبود هفتمین کنگره کمینترن (۲۱۰ - ۲۴ اکتبر ۶۵) که در پراگ منعقد شد چنین میگوید :

" در سال ۱۹۴۱ حزب توده ایران بجای حزب کمونیست تشکیل یافت . خود نام جدید حزب حاکی از آنست که تشکیل آن بر مبنای ایده‌های کنگره هفتم کمینترن بوده است . در نظر گرفته شده بود که حزب بایستی درهای خود را وسیعتر بر روی عناصر مترقی باز کند و برای تبدیل حزب به حزبی توده‌ای و وسیع کوشا باشد . راست است که در این زمینه زیاده‌روی‌هایی هم رخ داد که دشواری‌هایی به همراه داشت ولی بطور کلی رشد حزب در مجرای صحیح افتاد ."

بجای حزب کمونیست ، حزب توده . درهای حزب برای شرکت وسیع همه نیروهای مترقی (و نه صرفا کمونیستها) باز شد . " زیاده روی‌هایی " رخ داد . " دشواری‌هایی " ایجاد شد ، اما راه صحیح بود چون بر طبق نسخه‌ای بود که استالین داده بود و بر مبنای نادرسی بود که از تجارب چین و اسپانیا و فرانسه و ... آموخته نشده بود .

بهر حال بجای سیاست بسیج زحمتکشان ، " تجهیز هرچه بیشترین نیرو ها برای رسیدن به نزدیکترین هدف " (دنیا پائیز ۴۴) سیاست کلی شد . هر چه بیشتر بهتر . و هر چه نزدیک‌ترین تر موجه تر .

اما از آنجا که همه نیروهای اجتماعی موجود بر خلاف تصور حسرت‌زده بسیج نشدند و پاره‌ای احزاب دیگر تشکیل شدند ، تر دنیال اتحاد با نیروهای بورژوا رفتن بصورت دیگر ادامه یافت " جبهه آزادی " (۱۳۲۲) و بالاخره " جبهه متحد احزاب آزادیخواه " (۱۳۲۳) تشکیل شد^۱ که بجز بند و بست

۱ - همکاری حزب ایران (الهیار صالح و سنجابی و شاپور بختیار و ...) با حزب توده در این " جبهه " (که ماقبل تشکیل جبهه ملی مصدق بنود) همان مسئله‌ایست که شاه در سخنراکنی‌های خود (برای نفی جبهه ملی مصدق)

هیچ دستاوردی برای مبارزه مردم نداشت. اما حاصل آن برای رهبری حزب توده، که وزارت در کابینه های ارتجاعی را حتی تا امروزه جزء افتخارات خود می‌شمارد، چند منصب وزارت و وکالت بود. همکاری با قوام السلطنه و رفتن بزر پرچم بورژوازی درست در زمانی که بورژوازی بآن احتیاج شدید داشت. زمانی که فاشیسم هیتلری شکست خورده و قسمتی از ایران تحت اشغال نیروهای شوروی بود، زمانی که حکومت ایران در ضعیف ترین موقعیت خود قرار داشت، زمانی که جنبش های ملی آذربایجان و کردستان در حال رشد بود... مسئله تبعیت " حزب طبقه کارگر " از بورژوازی در دستور کار بود، امروز که جای خود دارد. در آن زمان هم آقای شاپور بختیار - حزب ایرانی " متحد حزب توده " مبارزات طبقه کارگر را در آبادان سرکوب می کرد تا مورد قدردانی آقای قوام السلطنه قرار گیرد و هم رهبران حزب توده مورد مشورت قوام قرار می‌گرفتند^۱. اما همین حزب که همکاری با جناح بغایت ارتجاعی طبقه حاکمه را افتخار آمیز میدانست، درست در زمانی که بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی ضد امپریالیست در زمان مصدق موفق شد با ارائه شعار ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور جنبش عظیمی بوجود آورد برای جلوگیری از ملی شدن نفت (میاداد به منافع شوروی لطمه وارد آید) به انواع حیل های کثیف متوسل شد و ملی شدن را تقلب و جبهه ملی را کثیف و ارتجاعی شمرد. اما این چپ روی مصلحتی و فرمایشی با سقوط حکومت مصدق پایان گرفت و درست در زمانی که یک حزب واقعی طبقه کارگر میتواند عبرت آموزی مردم از شکست بورژوازی و خرده بورژوازی ضد امپریالیست را پایه ای برای بسیج آنان بر محور مبارزات قاطعانه طبقاتی کند مجدداً به بیماری راست روی مبتلا گردید!

بهر حال این راست رویها و چپ رویهای مصلحتی - فرمایشی از آن جهت که نه در روند مبارزات طبقاتی جامعه ایران بلکه تابع مصلحت و

از آن بعنوان " جام زدن به سلامتی پیشه‌وری " نام میبرد. حال توجه به اینجاست که سنجایی ها امروزه مایل به همکاری با حزب توده نیستند ولی " سعه صدر " حزب توده بحدی است که کماکان بنا به پیروی از مصوبات کمیته حاضر به همه نوع سازش با آنهاست!

۱ - مجله کار، بنقل از Iran, where to begin? (صفحه ۱۰۸)

سیاستهای حزب کمونیست برادر (و بقول حزب توده " وجدان بشریت ") بوده است. هر دو یک ستون قائم داشته و آن تز سازش طبقاتی ، تز استالینی-بوخارینی دهه ۲۰ است که بالاخره رسمیت خود را در کنگره هفتم کمینترن یافت .

ادامه و تشدید انحراف

جبهه ضد دیکتاتوری

پس از آشنائی با سابقه تزه‌های ارائه شده از طرف حزب توده ، توضیح مختصر و سریعی برای بیان مواضع کنونی آن کافی بنظر میرسد . نظریات حزب توده در این مورد طی سالهای اخیر در چندین نوشته بیان شده و خصوصیات شکل مورد نظر ذکر شده است . اساس تز حزب توده بقرار زیر است :

" نزدیک ۲۰ سال است که مرحله انقلاب ایران و در نتیجه هدف های استراتژیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساسا تغییری نکرده است . " (دنیا ، ۲۰ تان ۵۳)

یعنی

" بنظر حزب توده ایران انقلاب ایران در مرحله ملی-دموکرا-تیک است . " (دنیا ، تیر ۵۴)

ولی

" توده مردم هنوز بیداری و آمادگی و شکل لازم را جهت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند . " (ویژه نامه دنیا ۵۴)

بنابر این

" نیروهای ملی و دموکراتیک نه بتنهایی و نه در مجموع قادر به سرنگون ساختن این رژیم نیستند " ، و ابلهانی که تصور میکنند " تنها با کوشش نیروهای انقلابی ایران می توان زحمتکشان را به میدان مبارزات انقلابی کشید و نظام اجتماعی-اقتصادی حاکم کنونی را برانداخت و انقلاب دموکراتیک ملی را عملی نمود " کلا بیهوده میگویند (همانجا)

پس باید با

" عناصر دوربین تر طبقات حاکمه " همکاری کرد (اردیبهشت ۵۵)

"عناصر دوربین طبقات حاکمه"، "بسیب وابستگی یا انگیزه سیاسی مشخص جبهه واحد خلق را نفی میکنند" (دنیا، تیر ۵۵) بنابر این باز ما باید کوتاه بیایم. متأسفانه مردم "بیداری و آمادگی" ندارند، "عناصر دوربین طبقات حاکمه" هم نمیخواهند، پس حزب "طبقه کارگر" بناچار! کوتاه می‌آید، از تشکیل جبهه واحد خلق بمنظور انجام انقلاب دموکراتیک صرف‌نظر میکند، صرفاً طرفدار تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری میشود و قناعت میکند به اینکه "انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر" (دنیا، مهر ۵۴) انجام پذیرد و در این زمینه بقدری دامن از دست میدهد که اظهار میدارد:

"از نظر ما این مسئله آنقدر مهم است که ما میتوانیم این نوع انتقال قدرت را به یک شعار تاکتیکی روز بدل کنیم"

(همانجا)

و نه تنها چنین شعار شکوهمندی بدهیم بلکه از حرفها و شعارهایی کسبه "عناصر دوربین طبقات حاکمه" را نگران میکند بگذریم و "جبهه‌های" بسازیم که کاری به "سیستم سرمایه‌داری" نداشته باشد تا آنکه:

"کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران و بورژوازی ملی" و "نه تنها همه این طبقات و اقشار اجتماعی بلکه عناصر، گروه‌ها و در شرایط مشخصی قشرهایی از طبقات حاکمه با انگیزه‌های بکلی گوناگون نیز در آن شرکت میکنند" (ویژه نامه دنیا، اسفند ۵۴)

و اینها مجموعاً به برای امری که مانند انقلاب دموکراتیک ملی ناممکن است بلکه برای امری ممکن بکوشند چه:

"کاملاً ممکن است حکومت فردی شاه و رژیم پلیسی او از بین برود ولی خود سلطنت همچنان تا مدتی باقی بماند" (همین ۵۴) "انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر" انجام پذیرد و "جناح سالمتر و واقع‌بین‌تر هیئت حاکمه زمام امور را بدست داشته باشد" (دنیا، مهر ۵۴)

و البته همواره باید دانست کسبه رسیدن باین هدف مقدس انتقال قدرت:

مستلزم آنست که این گفتگوها و مبارزات در چهار چوب و ... (۱) با تاجی گیرد که امکان همکاری همه نیروها را ...

بسیار است بسیار ساده: همکاری از خراسان تا اصفهان (بویژه تاجیک) ...

ندارند. انقلاب شدنی نیست، دنبال بخود سیاه نباید رفت، بلکه بخش

"سالم و واقع بین" طبقه خاکم حاضر است که اگر ما کارگران و دهقانان

و خرده بورژوازی و ... را بطوری ردیف کنیم که بسیار نمود پیدا کند و ...

"لجنی" سخن گویند که ایشان را خوش آید، آنها کاری نکنند که شاه دیگری

دیکتاتوری نکند. دشمنی با شاه و با سلطنت و با سرمایه داری مطرح نیست.

مسلک نیست که شاه سلطنت کند و نه حکومت کند. ...

"جستارهای که به ... حزب طبقه کارگر" میباید خورده گرفت که چنین همت

کوتهای دارد. "حزب" معتقد است که "۷۰ سال است انقلاب ایران در مرحله

ملی و دموکراتیک است" بولی "منوچهر مردم هنوز بیداری ندارند" و

البته این توده ای هم که در ماه های گذشته طغیان کرد و کشته داد و سنگ

بر سنگ دواثر دولتی یا قبیله گدازشت و شعار سرنگونی رژیم و سلطنت را داد

توده مردم نبود، بقول ایشان عدوای "ماجرایو" و "سازوکی" و "شیشه

شکن" بودند که "تخریک" شده بودند و با "لجنی" سخن نمیگفتند که دیگران

را خوش آیند که ...

مهرجوم شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری را طبق چنین نسخه ای انتقال

قدرت از جناحی به جناح دیگر طبقه خاکم را تأیید کرد و چند صباحی رضا

خان قلندر را تأیید نمود تا آنکه بعدها متوجه شد که این "انتقال قدرت"

چندان هم مساعد نبوده است و مایوس از آن پایه گذار حزب توده شدند و ...

داران و متحملیه فرزند رشید ایشان بنابر همین نسخه سرانجام کابینه قوام

در آورده و بالاخره در ادامه همین شیوه مرضیه سعی کردند ژنرال تیمور

بختیار را در دعوت به شاه یاری رسانند و علاوه بریند و اندر زهای

آقای رادمنش و اشاده های مانند ژنرال پناهیان و مراد روزم آور را برای

همکاری با او اعزام دارند. مسئله اساسی همانطور که میدانیم "انتقال

قدرت" از جناحی به جناح دیگر است و ... به همین جهت حزب ما استفاده از

تضادها و شکافهای داخل پایگاه اجتماعی (!) رژیم را نیز در جهت نیل به

هدف مشترک (!) مورد توجه قرار میدهد.

پس از ایجاد این سابقه طولانی از دورانی انقلابی، چنین رأی‌مندی واقع بینانه‌ای که موجب شده است حزب توده ایران بقدری موفق باشد که در آستانه آزادی کردن طبقه کارگر باشد و فقط مزایای احتیاط‌دست تکدی‌بجای‌نصب یخچال دوراندیش طبقه حاکمه را دراز کند، امروز به دیگران هم توصیه می‌شود، و چه‌بیشتر آن‌های بهتر از این می‌توانند وجود داشته باشند که حزب توده خود چنین موفقیت‌های درخشانی داشته باشد بدون اینکه حتی گری‌ا از مواضع اصولی خود دور [شود] و یا اهدافی دورتر از انقلابی خود را از دست [دهد].

(همانجا) و اینها همه آنقدر مسلم و روشن است که باید قاطعیت می‌توان گفت که "بدون حزب توده ایران نمیتوان جنبش ضد امپریالیستی ایران را به پیروزی رساند." اما این همه خواب و خیال شیرین یک اشکال کوچک دارد و آن اینست که جناح واقع بین و دوراندیش و سالمتر طبقه حاکمه بنا بر دلائل خودشان اعلام کرده‌اند که حاضریم همکاری با حزب توده نیستند، سازمانها و گروه‌های انقلابی نیز، که هم سوابق حزب توده را میدانند و هم نمونه‌های احزاب "کمونیست" ایتالیا، فرانسه و ... را در پیش چشم دارند، حاضر به همکاری با حزب توده نیستند، چنین می‌ماید که داستان عروسی ملا نصرالدین و شاه در صدش در حال تکرار است، چنین می‌نماید که زحمات کشن سرتقی میکنند، بدون اجازه و برخلاف توصیه‌های "حزب" در خیابانها کوکتل مولوتوف می‌سازند، شیشه می‌شکنند و ساختمان خراب می‌کنند و ایداه "لحن" امودبی ندارند، چه میشد اگر همه اینها کابوس بود و در عالم واقع همه گوش به اندرز "حزب طبقه کارگر" میدادند و مسی گذاشتند که آقای اسکندری به نیابت آنها با "لحن" که سرمایه‌داران می‌پسندند با آنها گفتگو کنید؟

تزه‌های جزئی

آحاد جبهه ضد دیکتاتوری ایران را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- نیروهای مسلح، ۲- نیروهای سیاسی، ۳- نیروهای اجتماعی. در این مورد کمی دشوار است چون بر خلاف تزه‌های حزب توده که در تبلیغ سازش طبقاتی انسجام و یکدستی دارد و این بینم سابقه طولانی کار و آموزش احزاب برادر میسر شده است، بسیاری از نقطه نظرهای جزئی در مورد مسائل مختلف در آحاد و تزه‌ها

کلیات با هم نمیخواند و یک سیستم منجم را بدست نمیدهند.^۱ معهذا بررسی این ترها، خاصه از آنجا که کلا توسط سازمان چریکهای فدائیک خلق پذیرفته شده و بنابر این فعلیت یافته‌اند، از هر جهت ضروری است و ما سهم خود را در آینده در بررسی نکات مختلف آن ادا خواهیم کرد. در نوشته حاضر کوشش میکنیم که به نکات اساسی دید او که حاوی آحاد اساسی تر جبهه ضد دیکتاتوری - بدون ارائه صریح تر فوق - است، اشاره کنیم.

جزئی دید منحصر بفردی از انقلاب ایران دارد. اسم و ماهیت انقلاب در فصول مختلف نوشته‌های او متفاوت و قراردادهای دائما در حال تغییر است بگفته او:

" سرمایه‌داری وابسته سیستمی است که نتیجه ضروری تکامل سیستم فئودال کمپرادور در جامعه بشمار میرود. اینکه جنبش رهایی بخش در مراحل که طی نیم قرن پیمود نتوانست به انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد و در نتیجه سلطه امپریالیستها و حاکمیت فئودالها و کمپرادورها در ایران ادامه یافت، نمیتوانست باین معنی باشد که جامعه تحت سلطه ما از رشد و تکامل باز بماند. در اینجا تکامل اجتماعی در مسیری ویژه ادامه یافته و جنبش انقلابی علی‌رغم ناکامی خود در جانشین ساختن سیستمی پیشرفته و آزاد که میتواند حاصل یک انقلاب باشد اثر تکامل دهنده خود را در جامعه برجا گذاشته است. باین ترتیب تحولاتی که با انقلاب مشروطه ایران آغاز میشود، در یک پروسه طولانی و پرفرازو نشیب به مرحله رفورم و الغای روابط فئودالی میرسد."

(مبرمترین مسائل جنبش انقلابی. صفحات ۲۰۱)

مطابق نظر فوق در نیم قرن اخیر جنبش ایران جنبش رهایی بخش بوده است - رهایی از سلطه امپریالیسم - چون گویا در جوامعی که سلطه

۱ - همانطور که قبلا اشاره شد احتمال بسیار میرود که برخی از تناقضات مربوط به متفاوت بودن مولفین ترهایی باشد که بنام رفیق جزئی شناخته شده است معهذا از آنجا که هنگام انتشار آنها تمایزی صورت نگرفته است و ما نیز بیش از آنچه گفته‌ایم اطلاعی نداریم، ضرورتا همه آنها را تحت نام ترهای جزئی بررسی میکنیم.

امپریالیسم وجود دارد (و این شامل قسمت اعظم جهان میشود) صفت عمده جنبش آن جوامع ، رها ئی بخش بودن آن است . این یک قرارداد و نسو آفرینی است که البته رفیق جزئی میتوانست بکار برد بشرطی که در ابتدا مشخص میکرد که بررسی طبقاتی جنبش ها و انقلاب ها را مد نظر ندارد که البته در اینصورت مثلاً کودتای اخیر افغانستان هم مطابق تعریف او رها ئی بخش میشود و همان خصوصیت انقلاب ویتنام را پیدا میکند . اما جمله دوم نقل قول فوق : " جنبش رها ئی بخش نتوانست با انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد " بکلی حتی همین مفهوم قراردادی را نیز بیمعنی میکند . چرا جنبش رها ئی بخش باید بتواند به انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد ؟ انقلاب پیروزمند بورژوا دموکراتیک در اینجا به چه معنی است ؟ آیا منظور انقلابی است که منجر به تغییر روابط تولیدی یا تغییر طبقه حاکمه (از فئودال به بورژوا) میشود و یا هر دو ؟ در ایران مطابق نظر خود جزئی هر دو انجام گرفته است و بقول خود او " جنبش انقلابی ... اثر تکامل دهنده خود را در تکامل جامعه برجای گذاشته است " و " روابط فئودالی ملغی شده " و " سیستم حاکم بر ایران را میتوان سرمایه داری وابسته نامید " و در ایران " دیکتاتوری سرمایه داری وابسته " حکم - فرماست . پس انقلاب پیروزمند بورژوا دموکراتیک اگر این نیست چیست ؟ از یک جانب معلوم نشد چرا جنبش رها ئی بخش باید انقلاب بورژوا دموکراتیک پیروز کند و از جانب دیگر مفهوم نشد که رفیقی که خود مدعی است در ایران سرمایه داری حاکم است و فئودالیسم ملغی شده چرا از پیروزمند شدن انقلاب بورژوا - دموکراتیک سخن میگوید . مگر " انقلاب پیروزمند بورژوا دموکراتیک " در این عصر جز این میکند که طی نیم قرن گذشته در ایران بگفته خود جزئی واقع شده است ؟

ادامه دهیم . جزئی پس از آنکه خصوصیات وابستگی سرمایه داری ایران را ، درست و نادرست ، می شمارد ، باین حکم میرسد که :

" باین ترتیب این تنها بورژوازی کمپرادور بمثابة یک عنصر داخلی نیست که مردم را استثمار میکند بلکه سرمایه های خارجی این استثمار را دو چندان ساخته و در مناسبات تولیدی و ساخت اقتصادی جامعه ما نقش تعیین کننده ای بازی

میکند . از اینجا است که خلق ما و از جمله طبقه کارگر تنها در برابر "بورژوازی" قرار ندارد و با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور — هر دو بعنوان عوامل استثمارگر — روبرو است همچنین نه تنها زحمتکشان و آنها که در زیرسلطه استثمار خارجی و داخلی قرار دارند بلکه بقایای بورژوازی ملی که اساسا در بخش بورژوازی کوچک بحیات روینابودی خود ادامه میدهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل میدهد. باین ترتیب در سیستم سرمایه داری وابسته تضاد اساسی (basic) سیستم، تضاد کار با سرمایه بطور مطلق نیست بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. هم در اینجا است که جامعه مادر مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد و خلعت رها نمیبخشد انقلاب آن را نهایتا در مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای قرار میدهد. " ص ۶ و ۷ (همان جزوه)

بسیار مشکل خواهد بود که متوجه شویم که رفیق چه میگوید: " این تنها بورژوازی کمپرادور به مثابه یکی عنصر داخلی (!؟) نیست که مردم را استثمار میکند ، بلکه سرمایه های خارجی این استثمار را دو چندان ساخته " است . معانی " بلکه " و " دو چندان " در اینجا چیست ؟ بورژوازی کمپرادور مگر جدا از امپریالیسم هم هست ؟ مگر کمپرادور غیر کمپرادور هم داریم ؟ مگر سرمایه خارجی و سرمایه داخلی (؟) کمپرادور با هم قرار میگذارند که یکبار این یکی استثمار کند یکبار آن یک ، و این میشود " دو چندان " ؟ مگر اینها دوتا هستند ، مگر کمپرادور بجز مباشر شریک ، دلال هم معنی دیگری هم میدهد ؟ مگر در جایی سرمایه کمپرادور بتنهايي استثمار میکند که خلق زبان بسته ما " با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور — هر دو بعنوان عوامل استثمارگر — روبرو باشد ؟ اما قضیه ادامه دارد : " سرمایه خارجی در مناسبات تولیدی جامعه ما نقش تعیین کننده ای بازی میکند " . مگر مناسبات تولیدی مورد نظر — بورژوازی ملی " با " بورژوازی کمپرادور " و بقول رفیق " سرمایه خارجی

مناسبات تولیدی متفاوتی است؟ مناسبات تولیدی یعنی مناسبات انسان - شیئی - انسان. این مناسبات در سرمایه داری بسیار وجود مالکیت خصوصی، انباشت ارزش اضافی و از خود بیگانه‌گی است. از این نظر از نظر مناسبات تولیدی - سیستم وابسته و غیر وابسته نداریم. سرمایه داری و خا رجی نداریم که ببینیم کدام "تعیین کننده" است. شاید منظور نوشته، مناسبات اجتماعی بوده باشد. شاید غرض فرما سیون اجتماعی بوده است و شاید های دیگر.

ادامه میدهیم

"بقایای بورژوازی ملی که اساسا در بخش بورژوازی کوچک بحیات رو بنابودی خود ادامه میدهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل میدهد."

منظور از "سیستم خارجی" روشن نیست. سرمایه خارجی است امپریالیسم است یا چیز دیگری. در بهترین حالت منظور امپریالیسم است که با این نکته بعدا خواهیم پرداخته نشان خواهیم داد که چقدر درک از امپریالیسم باید مغلوط باشد که از آن بمنزله "سیستم خارجی" نام برده شود. بهر حال مطابق این نظر هر کس که متمورا در مقابل "سیستم خارجی" قرار میگیرد جزء خلق است. یعنی انقلاب ما بقول رفیق انقلاب ضد "سیستم خارجی" است و به همین جهت است که گفته میشود "هم از اینجا است که جا معه ما در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد [گویا انقلاب سوسیالیستی ضد "سیستم خارجی" نیست!]. و خصلتوها بخش انقلاب آنها نهایتا در مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار میدهد."

سر رشته بکلی از دست رفت. اگر انقلاب "ضد سیستم خارجی" است حتی اگر بپذیریم منظور ضد امپریالیسم است، انقلاب دمکراتیک توده‌ای از کجا ناگهان پیدا میشود؟ مگر در صفحات قبل سخن از انقلاب بورژوا دمکراتیک نمیشد و ناکامی آن طی نیم قرن مورد حسرت نبود؟ فرض کنیم حال که چنین نشده می‌خواهیم انقلاب بورژوا دمکراتیک را با انقلاب ضد امپریالیستی یکجا بکنیم. این تازه میشود انقلاب دمکراتیک ملی، انقلاب دمکراتیک توده‌ای از کجا آمد؟ جزئی جای دیگر انقلاب دمکراتیک توده‌ای را همان انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین" (ص ۲۶) می‌شمارد و خواننده را در تحیر زائد مبنی بر اینکه چه می‌خواهد باقی می‌گذارد. اما این سر در گمی‌ها بی ارتباط به مسئله چسبیدن به افسانه "بورژوازی ملی" نیست. این

" بورژوازی ملی " که حتی بگفته جزئی " حیات روبنا بودی دارد " ، این بورژوازی " ملی " که ایدئولوگهایش مانند آقای شاپور بختیار رئیس یک کنسرسیوم فرانسوی - ایرانی از آب در می آیند (!) این نیروی مفلوک که بگفته خود او " اساساً در بخش بورژوازی کوچک " قرار دارد معلوم نیست که چقدر جذابیت و توان دارد که " جامعه ما " را از قرار گرفتن " در مرحله انقلاب سوسیالیستی " جلو گیرد ؟ جزئی به بیان صریح میگوید برای اینکه بورژوازی ملی رو بنابودی را با خود داشته باشیم نباید مستقیماً برای انقلاب سوسیالیستی بکوشیم ، بقول خود او " از اینجا است که جامعه مادر مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد " چون " خصلت رهایی بخش انقلاب آن را نهایتاً در مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار میدهد " !

در حقیقت باید گفت که این قدرت " بورژوازی ملی رو بنابودی " نیست که ما را وادار به عبور از هفتخوان انقلاب بورژوا دمکراتیک ، انقلاب رهایی بخش ، انقلاب دمکراتیک توده‌ای ، انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین ... میکند . باید دید که این قدرت ایدئولوژی این طبقه است که متأسفانه در انقلابیون ما نیز خود می‌نمایاند . بورژوازی ملی نابود شده است و لسی اتحاد ایدئولوژیک آن به حیات خود ادامه می‌دهند .

هنگامیکه حزب توده از انقلاب دمکراتیک ملی سخن میگوید به صراحت - هم در عمل و هم در نظر - خواست سازش طبقاتی خود ، آرزوی وزارت در کابینه های بورژوائی را بیان میکند . رفیقی مانند جزئی که مبارزه اش با رژیم رویارویی و خونین بود و هرگز چنین نمی‌اندیشید بدون افتسادن در دام تئوریهای " تمام خلقی " نمیتوانست چنین سخن گوید . و اینجا است که میتوان دید که تئوریهای مخلوط ، علیرغم خواست و شخصیت انقلابی مبارزین ، آنها را وادار به چه موضعگیریهای وخیمی میکند و " خلق " را علیرغم خواست آنها بکجا میکشاند .

اینها اما هنوز اساسی ترین اشتباهات رفیق نیست . اشتباه اساسی او در عدم درک پدیده امپریالیسم ، جهانی بودن سرمایه و پایان عصر انقلابیگری بورژوازی است . او هنوز وجود شرایطی را ممکن می‌شمارد که در آن انقلاب بورژوا دمکراتیک " پیروزمند " شده باشد . او سرمایه داری در هر یک از آحادش را نه جزئی از سرمایه داری جهانی ، بلکه پدیده‌های جدا می‌انگارد . سرمایه داری را نه یک هستی جهانشمول ، بلکه مجموعه‌ای

از هستی های مجزا می فهمد ، امپریالیسم را یک " سیستم خارجی " می بیند .
تضاد محتمل سرمایه داری بومی یک جامعه با امپریالیسم را نه حد اکثر
تضاد جزء و کل بلکه تضاد هستی های متقابل - داخلی و خارجی - می پندارد
و از اینجا است که باین حکم شگفت انگیز میرسد که :

" در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم ، رژیم ، سرمایه
داران قرار دارند . این هر سه یک جبهه ضد خلق را تشکیل
میدهند اما در شرایط معین ممکن است هر سه عامل بطور
مساوی نقش داشته باشند " ص ۲۴ همانجا

بنظر او امپریالیسم و رژیم و سرمایه داران سه عامل هستند که در
یک جبهه علیه خلق موضع گرفته اند . امپریالیسم " سیستم خارجی " است ،
رژیم و سرمایه داران (و منجمله کمپرادورها) سیستم داخلی هستند ، اینها
گاه بطور مساوی نقش دارند ولی گاه " در شرایط معین یکی از آنها بر دو
دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمده بشمار میرود ، " در این شرایط
مبارزه با عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است " .
امپریالیسم عاملی است خارجی سوی سرمایه داران ، سوی سرمایه داری ،
رژیم " عاملی " است داخلی که با امپریالیسم و سرمایه داران صرفاً وحدت
ارگانیکی " دارد اما در " شرایط معین " بر آن دو دیگر مسلط میشود
و بهمین جهت است که در " جامعه ها به در گذشته و نه امروز تضاد عمده
تضاد طبقه کارگر و بورژوازی نبوده است " (ص ۱۴) و " از آنجا که در
حال حاضر سلطه و استثمار خارجی بطور غیر مستقیم یعنی از طریق رژیم و
سرمایه های وابسته عمل میکند ما با یک تجاوز مستقیم امپریالیسم روبرو
نیستیم " . " در این شرایط عمده ترین مسئله ای که سد راه جنبش رهاشی
بخش شده دیکتاتوری شاه است " .

باز سر رشته از دست رفت . یگفته جزئی سه عامل داشتیم : امپریالیسم
سرمایه داری ، رژیم . عامل اول یعنی امپریالیسم عمده نبود (بقول او
فرعی بود) . فرض کنیم چنین باشد (که باز معلوم نمیشود چرا هنوز از
جنبش رهاشی بخش سخن میرود) سرمایه داری هم عامل عمده نیست ، چرایش
روشن نشده . فرض کنیم چنین باشد ، قاعدتاً باید عامل سوم یعنی رژیم

عامل عمده باشد. ولی ابداع چنین نیست، چند سطر بعد معنای رژیم بایسن حد تقلیل می‌یابد.

"از آنجا که رژیم (دیکتاتوری شاه) [پرانتر از جزئی است] تمام تریبون‌ها و اهرم‌های قدرت را در دست دارد مبارزه با ارتجاع داخلی [مبارزه با امپریالیسم چه شد؟] تنها از راه مبارزه با رژیم ممکن است. در این شرایط عمده‌ترین مسئله‌ای که سبب راه‌جنبش‌ها عیب‌بخش شده دیکتاتوری شاه است." (ص ۲۴)

ملاحظه می‌کنیم که دو عامل سرمایه داری و امپریالیسم بکنار رانده شدند تا "رژیم" عمده شود و سپس "رژیم" نیز ناگهان به "دیکتاتوری شاه" تقلیل یافت! و این یک اشتباه تاسف‌انگیز قلمی نیست. این ریشه در بینش رفیق دارد و برای اثبات آن، برای تقلیل مبارزات طبقاتی به مبارزه ضد دیکتاتوری در چند صفحه بعد اظهار می‌دارد که "مبارزات دهه اخیر اساساً ضد دیکتاتوری" بوده است. ولی نه تنها اعتراض روحانیون و قشرهای مذهبی و روشنفکران بلکه مبارزات "جریانهای وابسته به ایدئولوژی طبقه کارگر" و "مبارزه مسلحانه" را اساساً ضد دیکتاتوری میدانند و باین نتیجه می‌رسد که:

"در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک نمیتواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد"

و "کشور ما از اوایل قرن در مرحله انقلاب بورژوا دمکراتیک قرار داشته است" (ص ۲۶)

"طبقات و قشرهایی که عمده‌ترین نیروهای انقلاب دمکراتیک بوده‌ای هستند هنوز بسیج نشده‌اند."

بنا بر این

"تدارک انقلاب، بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پيشاهنگ

۱- ما در نوشته‌های دیگر به جنبه دیگر این تفکیک، به مسئله جدادیدن رژیم از سرمایه داری، مستقل شمردن آن بعنوان یک عامل که ناشی از عدم درک مسئله دولت و نمونه‌ای از تحلیل‌های "ما قبل" یا "ما فاسوق" طبقاتی است خواهیم پرداخت.

در شرایط فعلی ، از راه مبارزه دمکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است .

پس

" بنظر ما جنبش حاضر که مرحله ایست از جنبش رها عیبش خلق با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص میشود ."
(ص ۲۵)

و بدین ترتیب است که مشاهده میکنیم که پس از عبور از پیچ و خم یک دالان طویل ، آنجا که میتوان سر رشته را گرفت موبمو استدالات حزب توده تکرار میشود و بهمان نتایج رسیده میشود . قرابت و تشابه این استدالات را در جمع بندی این نظرات حتی بهتر میتوان مشاهده کرد :

جزئی

از اوایل قرن جنبش ما در مرحله انقلاب دمکراتیک قرار داشته است

حزب توده

۷۰ سال است جنبش ما در مرحله انقلاب دمکراتیک ملی قرار داشته

ولی

طبقات و قشرهایی که عمده ترین نیروهای انقلاب دموکراتیک توده ای هستند هنوز بسیج نشده اند

توده مردم هنوز بیداری و آمادگی و تشکل لازم را جهت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند .

چون

در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک نمیتواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد .

نیروهای ملی و دمکراتیک نه به تنهایی و نه در مجموع قادر به سرنگون ساختن این رژیم نیستند

پس

جنبش حاضر با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص میشود .

مبارزه با دیکتاتوری را به یک شعار تاکتیکی روز بدل کنیم

تنها تفاوتی که بین این دو تر میتوان یافت در این است که حزب توده مبارزه با دیکتاتوری را شعار تاکتیکی می‌شمارد و جزئی آنرا شعار استراتژیک می‌نامد! بدشواری میتوان بجز اشتباهات فاحش مفهومی و متدولوژیک جزئی نقطه تمایز دیگری بین این نظرات یافت و بیهوده نیست که جزئی دقیقاً به همان نتیجه دهشتناکی میرسد که "حزب" رسیده بود و آن اینست که :

"باید از روشنفکران و خرده بورژوازی همراه با هر عامل دیگر ضد دیکتاتوری، خواه مرفعی، خواه مرتجع، برای بسیج زحمتکشان یعنی نیروی عمده انقلاب دمکراتیک توده‌ای استفاده کنیم". (ص ۱۵۵ - ۶) (تاکید از ماست)

ملاحظه میکنید که چرا میگویند جاده جهنم را با "حسن نیت" مفروش کرده‌اند. انقلابی راستینی که زندگی و جان خود را در راه انقلاب گذاشت، رفیقی که نه تنها حماسی زیست بلکه موجد پیدایش حماسه‌هایی از مقاومت و پیگیری شد، بدینگونه با فاصله گرفتن از سر خورد علمی طبقاتی با افتادن در دام تزه‌ای التقاطی "تمام خلقی"، "دوستان ما و دشمنان ما" بدون تحلیل طبقاتی، با تمسک به مفاهیم وارداتی در مارکسیسم، پس از درگیر شدن در کلاف سردرگم اشتباهاتی که بشمارش نمی‌آید، آنهمه نکات جالب و مضامین انقلابی نوشته‌هایش را مخدوش میکند و علیرغم شیوه زندگی خود راهی می‌نمایاند که رویزیونیستهای سازشکاری چون انواع قلمزنان حزب توده و مرتدین دیگر تبلیغ میکنند. نه تنها همکاری با مرتجعین را مجاز می‌شمارد بلکه میخواهد از آنها برای "بسیج زحمتکشان یعنی نیروی عمده انقلاب" مدد جوید.

۱ - در نوشته‌ای دیگر از نوشته‌های منتسب به جزئی نیاز همکاری با مرتجعین رد شده است. این تناقض که در یک نوشته به صراحت ضرورت آن تائید میشود و در نوشته دیگر نیاز به آن رد میشود بلا توضیح میماند. در هر صورت نتیجه منطقی استدلالاتی که در فوق بدانها اشاره رفت همین حکم است بویژه که در آخرین نوشته هم آمده است و منطبق با کل تر عمده کردن تضاد با دیکتاتوری در مقابل سایر تضادهای اجتماعی است.



اکنون روی سخن را با چریکهای فدائی خلق و سایر کسانی داریم که تزه‌های جزئی را " رکن رهنمون " فعالیت‌های خود میدانند. این وظیفه آنان است که نقطه نظرات خود را در این موارد بدقت روشن کنند و بیش از این به سردرگمی اپوزیسیون دامن نزنند. چریکهای فدائی خلق در جزوهای بنام " جبهه واحد ضد دیکتاتوری و دارو دسته حزب توده " به حزب توده حمله کرده و جبهه را رد میکنند. اما این نوشته نه تنها هیچگونه انسجامی ندارد، نه تنها هیچ بحث و استدلالی ندارد و صرفاً به ابراز نظرهائیسی ناپیگیر قناعت مینماید، بلکه بنحوی غیر اصولی صرفاً با نقطه نظرهای حزب توده جدل کرده و اساساً این مسئله را طرح نمیکند که جزئی نیز در این موارد نظر کاملاً مشابهی داشته است. جزوه به نقطه نظر حزب توده در مورد عمده کردن تاکتیکی مسئله دیکتاتوری شدیدترین حملات را میکند، آنها را خواهان دموکراسی بورژوازی و جمهوری دموکراتیک بورژوازی می‌شمارد و ... ولی اساساً فراموش میکند که جزئی نه تنها مسئله دیکتاتوری را به همان حدت حزب توده مطرح میکند، بلکه مبارزه با دیکتاتوری شبیهه را استراتژی - و حتی نه تاکتیک! - جنبش می‌شمارد. چریکهای فدائی چگونه توقع دارند مردم این نحو برخورد و بحث را جدی تلقی کنند؟ چگونه آنها این حق را بخود میدهند که بحزب توده حمله کنند چون همکاری با جناحی از هیئت حاکمه را مجاز می‌شمارد ولی در مورد جزئی که میخواهد از همه حتی از مرتجعین برای بسیج زخمشکشان (مبارزه با دیکتاتوری که جای خسود دارد) کمک بگیرد مطلقاً سکوت کنند؟ اگر تزی مطرود است باید صادقانه بآن برخورد کرد و تمام زوایا و آحاد آنرا مورد نقد قرار داد و محکوم نمود وگرنه نه تنها قضیه‌ای را روشن نکرده‌ایم بلکه همانطور که گفته شد به سردرگمی دامن زده‌ایم. میزان نادرستی برخورد چریکها حتی زمانی بیشتر روشن میشود که ببینیم آنها بخود حق میدهند از همین جزوات جزئی بطور غیر منقدانه نقل قول‌هایی آورده و با اصطلاح آنرا تطهیر کنند. از یک جانب از جزوه " نبرد با دیکتاتوری " (مبرم ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی) نقل قول مبتئیدی آورند - این خود یک انحراف - از جانب دیگر در مورد تمام آن نظرات نادرست جزئی، در همان جزوه و در سایر جزوات،

که تمام احادّ تزجیه ضد دیکتاتوری را در بر دارد مطلقا سکوت میکنند. بدون تردید چنین برخوردی نه موجب ازدیاد احترام و باور به بیغرضی و حقیقت جوئی چریکها میشود و نه اینکه ذیروحی را از گمراهی بیرون می آورد. آیا این نحو " تعلق خاطر " به این یا آن اتوریته از خصائص کمونیستی است؟ و آیا بدین ترتیب " بخلق " رهنمود داده ایم و یا اینکه آنها را با دو گوئیهای خود گیج تر کرده ایم؟



ما در گذشته نظر خود را در مورد وظائف نیروهای مترقی در مبارزات دموکراتیک نوشته ایم، مع هذا از آنجا که نکاتی از نظرات رفیق جزئی را در سطور فوق رد کردیم ضروری می بینیم که این نوشته را در حد رد این نظرات رها نکنیم و به سئوالاتی که ممکن است در اذهان پیدا شود پاسخ گوئیم. برای ما سخن از مزایای دموکراسی در مقابل دیکتاتوری کردن زائد است. تجربه جنبش کارگری جهان این امر را بکرات اثبات کرده است و کسی که حد اقل پابندی به آموزشهای کمونیسم داشته باشد، و حتی کسی که صرفا بطور آمپریک به تاریخ دو قرن اخیر برخورد کند به مزیت وجود دموکراسی معتقد است. سخن اما بر سر نحوه کسب دموکراسی است. کسب انقلابی و یا پذیرش گدا صفتانه آن. مبارزه انقلابی و یا چشم بکف سرمایه داران دوختن. وصول دائمی عقب نشینی ناپذیر به اهداف و یا دل خوش داشتن به آنچه که از سفره سرمایه داران بچنگ می افتد. بسیج کارگران و زحمتکشان برای تشدید مبارزه طبقاتی و کسب حقوق خود - منجمله حقوق دموکراتیک خود - ، و یا تخفیف مبارزه طبقاتی، تبلیغ آشتی طبقاتی و دریافت آن مقدار از حقوق که سیستم را بخطر نیندازد و حتی باعث استحکام آن شود. هنگامی که مبارزه توده های خشمگین رژیم را وادار به عقب نشینی میکند، یعنی آنچه بدست می آید کسب شده است کسی بسهولت نخواهد توانست آنها را پس بگیرد. مردم در مبارزه تشجیع شده اند، بقدرت خود آگاهی یافته اند. ناتوانی رژیم را در مقابل خود دیده اند، و لهذا از محصول مبارزه خود حراسان خواهند کرد.، گامی فراتر بنظر کسب حقوق بیشتر بر خواهند داشت. اما

اگر حتی همین " حقوق " بمثابة شستیلی مبارزه درون طبقاتی سرمایه‌داران به آنها اعطاء شود، اگر این " حقوق دموکراتیک " نه در جنگ بلکه در صلح، در اثر گفتگوهای " دوستانه " و رعایت مصالح " مشترک " بدست آید، کسی دل بآن نخواهد بست. بزرگان با هم دعوا کرده‌اند. چیزی به فقراء رسیده است. فردا که آشتی میکنند آنها بهمان سهولت باز پس خواهند گرفت. این " حقوق " حاصل مبارزه نیست، حاصل سازش و بی‌پرنسیبی است. حاصل بچه خوب و مودب بودن است. این نه حق، بلکه صدقه است. این " پاداش " نوکرهای گوش‌بفرمان است...

لنین پس از آنکه به مسئله سستی و ناپیگیری بورژوازی در کسب حقوق دموکراتیک اشاره میکند میگوید :

" نفع وی [بورژوازی] در اینست که این اصلاحات در مورد موسسات " محترم " دوران سرواژ (مثلا سلطنت) حتی الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد."

وی سپس براه صحیح کسب همین حقوق برای طبقه کارگر اشاره کرده و میگوید :

" برای کارگران، بعکس، سودمند تر است که اصلاحات لازمه - ای که در جهت دموکراسی بورژوازی بدست می آید از طریق رفورم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد، زیرا راه رفورم راه تاخیر است، راه دفع الوقت است، راه زوال تدریجی و دردناک اعضای از پیکر مردم است که در حال فساد میباشد. از فساد شدن این اعضا در درجه اول و بیش از همه پرولتا - ریا و دهقانان آسیب می بینند. راه انقلاب، عمل جراحی - سریعی است که درد آن برای پرولتاریا از همه کمتر است... راه کمترین گذشت و کمترین احتیاط نسبت به سلطنت و موسسات منفور و پلید وابسته به آن." (ص ۵۱-۵۲ دو تاکتیک) (تاکیدها از ماست)

بنابر این مسئله بر سر راهی است که حتی در انقلاب بورژوا دموکراتیک طی آن دموکراسی بورژوازی بدست می آید. حال اگر در نظر گرفته شود که اهداف انقلاب بورژوا دموکراتیک در این عصر در ایران برآورده شده و تنها انقلاب اجتماعی در ایران انقلاب سوسیالیستی میتواند باشد، به گمراهی کسانی که دو نوع شیوه کسب حقوق دموکراتیک را متمایز نمیکنند بیشتر پی خواهیم برد. علاوه بر مسئله راه های مختلف، محتوای این دموکراسی بورژوازی هم متفاوت است. در این مورد لنین میگوید:

"دموکراسی بورژوازی داریم تا دموکراسی بورژوازی. هم زمستویست سلطنت طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حقوق انتخابات همگانی "دم میزند" ولی پنهانی و در پس پرده با تزاریسم در باره یک مشروطیت ناقص و سر و دم بریده [بخوان قانون اساسی] بند و بست میکند بورژوا دموکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر ضد ملاکان و مامورین دولتی بپا میخیزد.... ولی هیئات به مارکسیستی که در دوره انقلاب دموکراتیک [دوره انقلاب سوسیالیستی بجای خود] متوجه این فرق موجود بین مراحل مختلف دموکراتیسم و بین جنبه های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به "اظهار فضل" درباره اینکه بهر حال این یک "انقلاب بورژوازی" و میوه های "انقلاب بورژوازی" است اکتفا ورزد". (همانجا، ص ۵۳-۵۴)

بعبارت دیگر حتی آنها که معتقد به انقلاب دموکراتیک در ایران هستند باید متوجه باشند که هم راه مبارزه و هم محتوای مبارزه، حتی برای قشرهای مختلف بورژوازی متفاوت است. و کسی که بر پایه تشابه صوری آنچه که بورژوازی سلطنت طلب و یا رفورمیست برایش مبارزه میکند و آنچه که حتی در انقلاب بورژوا دموکراتیک زحمتکشان برایش مبارزه می کنند، قصد اختلاط، یکی دانستن اهداف و یکی دانستن راه را میکنند، آگاهانه یا ناآگاهانه زحمتکشان را به ترک مواضع خود و رفتن بزیر پرچم بورژوازی رفورمیست و سازش طبقاتی فرا میخواند. حال اگر در نظر گرفته شود که انقلاب اجتماعی ایران سوسیالیستی است، اگر توجه شود که در کشورهای نظیر ایران سخن از دموکراسی بورژوازی بردن توهم محض است و

موقعیت و میزان و نوع و میزان وابستگی و سامانه سرمایه‌داری ایران اجازه رشد دموکراسی بورژوازی را نمیدهد (و حتی اگر گام‌هایی در این جهت برداشته شود ناقص، کذابانه و بسیار موقتی خواهد بود) آنگاه به عمق دره مهیبی که سراب دموکراسی بورژوازی در مقابل چنین کسانی گشوده است پی خواهیم برد.

بنا بر این وظیفه کمونیست‌ها، روشنفکران انقلابی و عناصر رادیکال و چپ‌در جامعه ما این نیست که با همه و هر نیروی ضد دیکتاتوری - گوئی که همه یک چیز می‌خواهند - تحت پلاتفرمی که نیروهای راست و سازشکار ارائه میدهند مبارزه کنند، و نه اینکه تحت این توهم شگفت‌آور باشند که بگفته جزئی از مرتجعین " جهت بسیج زحمتکشان کمک بگیرند " ! وظیفه اساسی نیروهای ضد سرمایه‌داری نفوذ بدرون پرولتاریا و آماده کردن چنان زمینه‌ایست که با کوچکترین حرکت کارگری، جوش خوری این سلول‌ها و وحدت با گروه‌های دیگر زمینه برای مبارزه نهائی با سرمایه‌داری فراهم شود. وظیفه کمونیست‌ها این است که برای ایجاد و تقویت این پیوند و سلول سازی در میان کارگران به انواع شیوه‌های مبارزه - و منجمله مبارزه قهر آمیز و عملیات مسلحانه - که بطور مشخص در جهت پیشبرد این وظیفه باشد متوسل شوند، هیچ نوع و شیوه مبارزه را از برنامه خود خارج نگذارند و پیشاپیش پرچم تسلیم‌طلبی و مسالمت‌جویی " را در مقابل رژیم باهتزاز در نیاورند. اولین و اساسی‌ترین وظیفه کمونیست‌های ایران ایجاد این همبستگی است و برای این منظور نیز تنها یک راه وجود دارد و آن مبارزه قاطع با تمام مظاهر حیات دشمنان پرولتاریا، همیشه و تحت همه شرایط، یعنی سرمایه‌داری و رژیم نماینده سرمایه‌داری است. در این روند روشن - فکran کمونیست طبعاً بخشی از فعالیت خود را در خدمت مبارزات دموکراتیک گذارده و میکوشند که در این زمینه نیز با کسب یک سلسله از حقوق دموکراتیک شرایط مبارزه طبقاتی را تسهیل کرده و دشمن را تضعیف نمایند. اما شرکت در مبارزات دموکراتیک - از مبارزه ضد دیکتاتوری گرفته تا مبارزه برای کسب انواع حقوق دموکراتیک - همه در خدمت وظیفه اساسی فوق قابل بررسی است. ^۱ بجز با در نظر گرفتن جهت اساسی مبارزه طبقاتی،

۱ - ما دلائل عدم امکان برقراری و تداوم دموکراسی بورژوازی در ایران را در دفتر " بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم " ذکر کرده‌ایم. ←
۲ -

روشنفکران به خرده کاری در خواهند غلتید و چاره‌ای جز تئوریزه کردن این خرده کاری و پراگماتیسم نخواهند داشت و خواسته و ناخواسته به دام نوآوری‌های شگفت و تئوریهای اختراعی و التقاطی خواهند افتاد. بگفته مارکس:

" آنها هنوز از عهده دریافت شرایط مادی نجات پرولتاریا بر نمی آیند و در جستجوی آنچنان علم اجتماعی و آنچنان قوانین اجتماعی هستند که بتوانند این شرایط را بوجود آورند. جای فعالیت اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخصی آنها و جای شرایط تاریخی نجات را باید شرایط تخیلی و جای پیشرفت تشکل تدریجی پرولتاریا بصورت طبقه را باید تشکل جامعه طبق نسخه من درآوردی آنها بگیرد."

بنابراین بجای ارائه تئوریهای اختراعی، بجای تبلیغ سازش طبقاتی و کشاندن همه مردم ب زیر یک سقفه باید آن نیروهای که حداکثر اشتراک نظر و مشی را دارند، آنها که مواضع طبقاتیشان شدیداً مناهم نیست، آنها را که لاقابل‌باین مسئله رسیده‌اند که باید رژیم سرنگون شود، که باید با امپریالیسم مبارزه قاطع نمود، که نباید کاری جهت استحکام سرمایه‌داری انجام داد، بعبارت دیگر همه نیروهای که در مرحله فعلی جنبش، چپ‌شمرده میشوند بر مبنای یک مشی و برنامه چپ حرکت کنند. گسترده کردن بی‌حد دامنه همکاری بطوریکه همه نیروها را در بر بگیرد نه تنها به امر مبارزه کمک نخواهد کرد، بلکه ازدیاد کمیتی است که کیفیت را نازل میکند و مبارزه را سست و منحرف مینماید. کل جنبش موجود را در خدمت بورژوازی در می‌آورد. آنها را که به کلام لنین بدون در نظر گرفتن شرایط آن متوسط میشوند و میگویند که همکاری با نیروهای مردم و سست و بینابینی هم مجاز است، یا نمی‌فهمند که لنین هنگامی چنین سخن میگفت که حزب طبقه کارگر وجود داشت، برنامه و مشی انقلابی آن مشخص بود و این عناصر مردم

۲- در همین روال ما در عین کوشش جهت انجام وظائف اساسی خود، باتفاق عده‌ای از عناصر چپ جهت پاسخ‌گویی به بخشی از وظائف مبارزه دمکراتیک در آذر ۵۶ کمیته دفاع از جنبش چپ در ایران را تشکیل دادیم که انجام یک سلسله فعالیت در این زمینه را بعهده گرفته‌است. بنظر ما سایر نیروهای سیاسی نیز باید در جهت همگام کردن فعالیت عناصر چپ کوشا باشند و مبارزه با عناصر راست را در حد ابرازات توخالی و اظهار موضع خودارضاء کنند. خلاصه بنمایند.

و ست بودند که اجبار داشتند که تحت برنامه چپ حرکت کنند؛ و یا اینکه این مدعیان میکوشند که دیگران را با توسل به اتوریته لنین به ورطه‌ای که خود در آن سقوط کرده‌اند بکشانند. کسانی که بر پایه نقل قول بیجا و خارج از محتوا از لنین به چنین عوامفریبی متوسل میشوند اساساً بروی خود نمی‌آورند که اگر منظور لنین چنین خزعبلاتی بوده است پس چرا خود او تز جبهه ضد دیکتاتوری را نداده است؟! مگر زمانی که لنین این ابرازات را کرده است مرحله انقلاب روسیه، انقلاب بورژوا دموکراتیک نبود و مدعیان این تز نیز چنین نظری در مورد ایران ندارند؟ مگر در آن زمان نیز دیکتاتوری تزار عرصه را بر همه "ضد دیکتاتورها" تنگ نکرده بود؟ آیا لنین نیز مدافع جبهه ضد دیکتاتوری بود و خود تمیدانست و یا اینکسه طرفداران سازشکار امروزی این تز بدروغ متوسل میشوند و حرف در دهسان لنین میگذارند و اتوریته لنین را کذابانه بخدمت تز سازش طبقاتی خود میگیرند!! این نوع شعبده بازیها استتاری برای پوشاندن محتوای انحرافی و رفورمیستی تزهای مورد تبلیغ این گرایش‌ها خواهد بود بلکه بر عکس نقاب از چهره واقعی آنان بر میگیرد و نشان میدهد که آنها حاضرند حتی از قول لنین نیز دروغ بگویند و او را یک سازشکار بی‌پرنسپ مانند خود بنمایانند....

اما واقعیت اینست که در هر حرکت اجتماعی باید دید که چه نیروئی و چه طبقه‌ایست که در خدمت نیرو و طبقه دیگر قرار میگیرد. اتحاد، هم-کاری و نظائرهم تحت چه پلاتفرمی انجام میگیرد، چه راهی را در نهایت نشان میدهد، به ایجاد چه سیستم و مناسباتی خدمت میکند. بنابراین در ایران هم ممکن است زمانی نیروهای مردم و ست اجباراً به نیروهای چپ بپیوندند ولی این آنها هستند که می‌پیوندند. این آنها هستند که بخاطر اجبار ناشی از شرایط مادی و ذهنی خود حاضر به پذیرش راهی میشوند که در شرایط معمول نمی‌پذیرفتند و نه بر عکس. نه! انقلابیون هیچگاه و تحت هیچ شرایطی به پلاتفرم راست‌گردن نمی‌نهند و مبارزه را به حد خواست "ضد دیکتاتورها" تقلیل نمیدهند. سازشی که اصول را نفی کند، سازشی که مبارزه طبقاتی را تعطیل کند، سازشی که زحمتکشان را خر سواری این یا آن جناح بورژوازی کند مطرود است. چنین راهی سرانجامی جز آنچه که بر جنبش کارگری غرب رفت نخواهد داشت.

انتشارات

- ۱- پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران.
- ۲- نکاتی در باره پروسه تجانس (ترجمه عربی آن نیز منتشر گردیده است).
- ۳- پروسه تجانس ، تبادل نظر بین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول).
- ۴- استالینسم ، تبادل نظر (دفتر دوم) .
- ۵- اندیشه مائوسددون و سیاست خارجی چین (دفتر سوم) .
- ۶- مرحله تدارک انقلابی.
- ۷- مداخله بر اقتصاد سیاسی (والیده - سالاما) .
- ۸- مشکلات و مسائل جنبش .
- ۹- بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ .
- ۱۰- چه نباید کرد؟ نقدی برگزیده و رهنمودی برای آینده .
- ۱۱- جنگ لبنان (از انتشارات مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جبهه آزادیبخش فلسطین) .
- ۱۲- آنتی دورینگ (دفتر اول) .
- ۱۳- مداخله بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس .

نشانی پستی

BOX 4076

17104 SOLNA

SWEDEN

نشانی بانکی

POSTGIRO 857272-9

SWEDEN